

فرهنگ مردم
دفتر یکم

چستان ہمی ماندرانی

یوسف الہی
شہرام قلی پور کوردوزی

به نام خداوند جان و خرد

چستان ہامی مازندرانی

دقرا اول

یوسف الہی

شہرام قلی پور کودزی

انتہارت شلین

چیستان‌های مازندرانی

یوسف الهی - شهرام قلی‌پور گودرزی

انتشارات شلفین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت و سال چاپ: نخست - ۱۳۸۹

صفحه‌آرا: سمانه السادات خاتمی

ویراستار: سمیه رحمانی چراتی

سرشناسه:	الهی، یوسف، ۱۳۵۳-
عنوان و نام پدیدآور:	چیستان‌های مازندرانی / یوسف الهی، شهرام قلی‌پور گودرزی.
مشخصات نشر:	ساری: شلفین، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری:	۱۴۶ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۷۳۱-۸۳-۱
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	متن کتاب همراه با آوانگاری است.
یادداشت:	کتابنامه
موضوع:	چیستان‌های مازندرانی.
موضوع:	ادبیات عامه.
شناسه افزوده:	قلی‌پور گودرزی، شهرام
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۶ الف۷/ک۲ ۶۳۷۷/ PN
رده‌بندی دیویی:	۳۹۸/۶
شماره کتابشناسی ملی:	۱۱۷۷۶۹۶

مازندران - ساری

صندوق پستی: ۱۱۹۴ - ۴۸۱۷۵
Email: shelfin@shelfin.com

تلفن: ۰۱۵۱ - ۲۲۲۹۰۱۱
www.shelfin.com

تقدیم بہ

پدر بزرگ ہا و مادر بزرگ ہا

کنچینہ ہا می کہ نام

فهرست

♦ مقدمه

- ادبیات شفاهی ۹
- ارزش ادبیات شفاهی ۱۰
- ضرورت گردآوری ادبیات شفاهی ۱۲
- پیشینه‌ی گردآوری ادبیات شفاهی ایران ۱۴
- پیشینه‌ی گردآوری ادبیات شفاهی مازندران ۱۵
- تعریف چیستان ۱۶
- درباره‌ی این مجموعه ۲۰
- فرجام سخن ۲۱
- منابع مقدمه ۲۲

◆ نشانه‌های آوایی ۲۳

◆ فصل اول:

چیستان‌ها ۲۷

پاسخ چیستان‌ها ۹۳

◆ فصل دوم:

پرسش و پاسخ منظوم ۱۰۳

◆ منابع ۱۴۵

مردم

ادبیات شفاهی

ادبیات شفاهی به آثاری گفته می‌شود که در طول حیات بشر سینه به سینه نقل شده‌اند و فرهنگ یک منطقه را تشکیل می‌دهد که در بیشتر منابع از آنها به «فولکلور» تعبیر می‌گردد. فولکلور از دو بخش «فلک» (folk) به معنای عامه، مردم و توده، و «لور» (lore) به معنی دانش، فرهنگ و معارف ترکیب یافته است.

بنا به نوشته‌ی صادق هدایت، نخستین بار آمبرواز مورتن در ۱۸۸۵ میلادی آثار باستان و ادبیات توده را فولکلور نامید؛ یعنی دانش عوام، و به موجب تعریف سن تیو (saintyves) فولکلور به مطالعه‌ی زندگی توده‌ی عوام در کشورهای متمدن می‌پردازد؛ زیرا در مقابل ادبیات توده، فرهنگ رسمی و استادانه وجود دارد^۱.

ادبیات عامه اصطلاحاً به آثار تخیلی و ذوقی توده‌ی مردم گفته می‌شود که به طور شفاهی و سینه به سینه از فردی به فرد دیگر

۱. هوشنگ اتحاد، پژوهشگران معاصر (صادق هدایت)، (تهران: انتشارات فرهنگ معاصر،

و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. ادبیات عامه را ادبیات شفاهی، هنر زبانی عامه یا هنر کلامی عامه نیز نامیده‌اند. فرهنگ عامه در جامعه‌های سنتی به ویژه روستاییان، و میان مردمی که به حفظ آداب و سنت‌های گذشتگان علاقه‌ی فراوان دارند، غنی‌تر و گسترده‌تر است. غنا و گستردگی ادبیات عامه در این جوامع، بیشتر به سبب نزدیک‌تر بودن زندگی مردم به طبیعت؛ یعنی طبیعی‌تر بودن شیوه‌ی زندگی آنها و در نتیجه قوی‌تر بودن ذوق و نیروی احساس و تخیل آنهاست.

هنر و ادبیات توده به منزله‌ی مصالح اولیه‌ی بهترین شاهکارهای بشر به شمار می‌آید. به‌خصوص ادبیات و هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان مستقیماً از این سرچشمه سیراب شده و هنوز هم می‌شوند.

ارزش ادبیات شفاهی

به طور کلی می‌توان فولکلور یا فرهنگ عامه را مجموعه‌ی معارف و دانسته‌های مشترک گروهی خاص از مردم دانست. از این رو هر طبقه و قشری از مردم، فولکلور یا فرهنگ عامه مخصوص خودشان را دارند.

فرهنگ هر منطقه نمایانگر سند هویت آنان و سبب القاء ارزش‌ها و باورهای صحیح جامعه به نسل‌های آینده است؛ همچنین بیان‌کننده‌ی آرمان‌ها، اندیشه‌ها و تجربه‌های ارزنده‌ای است که نسل دیروز را به امروز پیوند خواهد داد. پیوند این دو نسل مستلزم پویایی فرهنگ عامه‌ی آن منطقه می‌باشد.

چیستان‌های مازندرانی . ۱۱

فرهنگ توده‌ی مردم، گنجینه‌ی زوال‌ناپذیری است که پایه‌ی همه‌ی زیبایی‌های معنوی است که کاخ باشکوه زندگی انسان بر روی آنها قرار گرفته است. ترانه‌ها، آیین‌ها، باورها، آرزوها و افسانه‌ها نماینده‌ی روح هنری هر ملت است و فقط از مردمان گمنام و بی‌سواد به دست می‌آید. اینها صدای درونی هر ملتی است. بالاخره سرچشمه‌ی فیاض همه‌ی الهامات بشر و مادر ادبیات و هنرهای زیبا شمرده می‌شود. به همین جهت است که در سراسر جهان، ارزش بزرگی برای شناخت فولکلور قائل می‌شوند و کودکان و جوانان خودشان را با آن آشنا می‌کنند. امروزه یک تحصیل کرده که به خارج از کشور نیز رفته باشد زندگی اجتماعی اروپاییان یا آمریکاییان بیشتر آشنا است تا زندگی مردم هموطن خود. در این حال ابراز وطن‌پرستی کردن قدری دشوار است؛ مگر اینکه از رموز زبان، ترانه‌ها، قصه‌ها، عادات، اعتقادات، اندوه و شادی مردم سرزمین خود آگاه باشد و شاید چنین فردی نتواند با ملت خودش هم‌دردی نماید یا دردهای آنان را چاره کند. اگر دقت کنیم، کم‌کم در همه جا، تاریخ تمدن جانشین تاریخ سیاسی و جنگی ملت‌ها می‌شود و بدین ترتیب هنر و ادبیات، به‌حق در تاریخ جامی گیرند. موقع آن رسیده که مجموعه‌ای کامل از عادات و رسوم زندگی توده‌ی مردم همراه با ترانه‌ها، افسانه‌ها و آنچه از ملت ما است؛ جمع‌آوری و چاپ شود تا از طرفی در هر دوره، تأثرات ملت را بتوان تعیین کرد و از سویی دیگر مقاومت آنان در مقابل کشمکش‌ها و مشارکشان در بهبود وضع، آشکار شود و گروه پدران گمنام ملت، با اندوه و شادی، خوشبختی و بدبختی، کوشش‌ها و فداکاری‌هایشان، در مقابل نسل جوان و مردم امروز مجسم شوند.

ضرورت گردآوری ادبیات شفاهی

عناصر فرهنگ عامه زمانی که با انگاره‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه متناسب و سازگار، باشد، پایدار و فعال خواهد بود. اگر فرهنگ عامه با آمال و آرزوها و زندگی حقیقی مردم مطابقت نداشته باشد؛ رفته رفته معنا و صورت خود را از دست خواهد داد.

تحولات پرشتاب اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی عصر حاضر و ارتباطات درون مرزی و برون مرزی فرهنگ‌ها، فرهنگ عامه را کم‌کم پالایش و کم‌رنگ و بی‌معنا جلوه داده است. اگرچه شناخت و توجه بیشتر به فولکلور موجب تقویت روح معنوی بشر و وحدت ملی خواهد شد اما تمدن امروز، همچون ازدهایی گرسنه، تنوره کشیده و ارزش‌های به‌جای مانده‌ی ما را به کام خویش می‌کشد. دیگر مادران ایران زمین، آرزوها، دردها و رنج‌های خویش را در کالبد لالایی‌ها به کودکان خویش نمی‌آموزند. دیگر دهقانان مان در خشک‌سالی شعر طلب باران نمی‌خوانند. قومی که واژه‌ای را چند هزار سال حفظ کرده، دیگر آنرا در زندگی به «کایری» نمی‌طلبند، امیری و طالب و نجما با «رج‌خوانی» همراه نشستند و ...

فولکلور بخش بزرگ و مهمی از فرهنگ مردم یک جامعه است. مهم‌ترین راه درک یک جامعه یا یک گروه اجتماعی، شناخت فرهنگ آن جامعه و گروه است؛ بنابراین برای اینکه خود را بشناسیم، باید بدانیم که در چه فرهنگی رشد کرده‌ایم و با چه فرهنگی زندگی می‌کنیم. از طرف دیگر چون فولکلور، فرهنگ شفاهی یک قوم می‌باشد انتقال آن به نسل دیگر از راه زبان و

چیستان‌های مازندرانی . ۱۳

حرکت و تقلید صورت می‌گیرد و آسیب‌پذیری آن سنت‌ها نسبت به منابع مکتوب بیشتر می‌باشد. اگر بسیاری از آثار قدیمی و زیرخاکی به فراموشی سپرده شوند، احتمال اینکه سرانجام روزی از خاک‌ها سر برآرند، بسیار است، اما فولکلور یک منطقه گنجینه‌ی ارزشمندی است که فقط در سینه‌های مردم باقی مانده و احتمال نابودی و فراموشی آن زیاد است با از دنیا رفتن یک نقال محلی، ذخیره ارزشمند فرهنگی را از دست داده‌ایم که شاید دیگر کسی از آن اطلاع نداشته باشد، پس با عدم ضبط و ثبت یک سنت شفاهی، به‌خصوص در ادبیات عامه، دیگر چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

صادق هدایت می‌نویسد: «گرچه سرزمین ایران در این زمینه از خیلی جاهای دیگر بیشتر مایه دارد؛ ولی این گنجینه هنوز دست‌نخورده مانده است و هرگاه اقدام فوری و جدی در این راه انجام‌نگیرد، ممکن است که قسمت عمده‌ی فولکلور آن از بین برود. چنانچه در اثر فقر و گرسنگی، و تخت قاپو کردن ایلات و سهولت وسایل حمل و نقل و تغییرات و تحولاتی که به سرعت در جامعه انجام می‌گیرد، بسیاری از عادات و رسوم دهات و ایلات دوردست فراموش شده است و گنجینه‌های ملی را از دست خواهیم داد»^۱.

۱. پژوهشگران معاصر (صادق هدایت)، ص ۴۶۶.

پیشینه‌ی گردآوری ادبیات شفاهی ایران

عمده مطالعه و تحقیق در زمینه ادبیات شفاهی ایران، نخست توسط مستشرقان انجام شد، در این باره آنچه در خارج از کشور به زبان فارسی به چاپ رسیده به اختصار عبارت است از:

۱. نمونه آثار ملی ایران، تألیف ژوکوسکی، چاپ پترزبورگ، سال ۱۹۰۲؛
 ۲. مجموعه قصه‌های فارسی، تألیف کریستنسن، چاپ کپنهاک، سال ۱۹۱۸؛
 ۳. قصه‌های فارسی، تألیف هانری ماسه، چاپ پاریس، سال ۱۹۲۵؛
 ۴. ضرب‌المثل، تألیف الکساندر شوتیوف، چاپ مسکو، سال ۱۹۶۱.
- درباره‌ی جمع‌آوری فولکلور آنچه گویای تلاش مردم این سرزمین است، نخست همان کوشش پیر ارج صادق هدایت می‌باشد. هدایت علاوه بر جمع‌آوری و بحث درباره فولکلور، راهنمایی‌های ارزنده‌ای برای چگونگی جمع‌آوری آن کرده که بسیار مفید بوده است «کوهی کرمانی» برای نخستین بار افسانه‌ها و دوبینی‌ها را جمع‌آوری کرد و به دنبال او «کریم کشاورز» و «صبحی مهتدی» افسانه‌ها را، گردآوری کردند. بعدها دیگری نیز در این زمینه کوشش و تلاش کردند. چنانکه آمده است جمع‌آوری فولکلور در ایران به طور جدی از ۱۳۱۲ شمسی با کوشش صادق هدایت و چاپ کتاب نیرنگستان آغاز شد. کمی بعد دولت به فکر این کار افتاد و موزه مردم‌شناسی را ایجاد نمود.

پیشینه‌ی گردآوری ادبیات شفاهی مازندران

مستشرقان و سیاحان، پیشگامان جمع‌آوری ادبیات عامه مازندران بودند. ترانه‌های مردم شمال، الکساندر شودزکو (خودزکو) (A.CHODZKO) ایران‌شناس لهستانی و پژوهش درباره‌ی گویش مازندرانی، برنهارد دارن آلمانی (و نیز جمع‌آوری اشعار امیر پازواری) ملگونف (MELGOUNOF) با رساله‌ای درباره‌ی گویش مازندران و گیلان در مجله‌ی انجمن خاوری آلمان، گیگر (W.GEIGER) زبان‌شناسی آلمانی با مقاله‌ای درباره‌ی گویش‌های کناره خزر (طبری، گیلکی، طالشی، تاتی، سمنانی)، دمرگان (G.DEMORGAN) با بررسی گویش‌های گیلکی و مازندرانی و سمنانی و همچنین لمتن (A.K.S.LAMBTON) با واژه‌های دهات باختری مازندران نام برد.

از نخستین مازندرانی‌هایی که به پژوهش و انتشار کتاب در زمینه زبان و فرهنگ عامه‌ی مازندران دست زده‌اند، می‌توان از دکتر محمد صادق‌کیا، که از پایه‌گذاران گویش‌شناسی در ایران که اصالتی مازندران دارد، نام برد همچنین واژه‌نامه‌ی طبری را در اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ یزدگردی در انتشارات ایران‌کوده به چاپ رسانید.

صمصام‌الدین علامه در کتاب «یادگار فرهنگ آمل» که در ۱۳۲۸ منتشر شده به گوشه‌هایی از فرهنگ عامه توجه داشته است.

عباس شایان و فرزندش پژوهش‌هایی در زمینه فرهنگ عامه مازندران انجام دادند که هنوز منتشر نشده است؛ ولی در ۱۳۵۶ از اسماعیل مهجوری، مؤلف تاریخ مازندران، مجموعه‌ای به نام فرهنگ مازندرانی منتشر شد که شامل مثل‌ها، ترانه‌ها، نکات دستوری و واژه‌نامه طبری است. همچنین محمدکاظم گل‌باباپور نیز، کوشش‌هایی در زمینه گردآوری ضرب‌المثل‌ها و واژگان طبری و نشر آثار امیر پازواری داشت که اغلب آثار وی پس از مرگش بی‌سرانجام ماند.

بعدها در زمینه‌ی گردآوری ادبیات شفاهی، آثار خوبی منتشر شد.

تعریف چیستان*

یکی از انواع ادبیات عامه که در زیرمجموعه ادبیات شفاهی غیرداستانی جای می‌گیرد، چیستان است.

الف) تعریف

چیستان سخنی بسته و پوشیده در وصف و سنجش چیزی با چیزهای کاملاً متفاوت دیگر است. در چیستان معمولاً ویژگی‌ها و نشانه‌هایی را از چیزی به استعاره و کنایه برای آزمودن هوش شنونده بیان می‌کنند و از او نام آن چیز را می‌خواهند. چون این نوع سخن در زبان فارسی به صورت استفهامی بیان می‌شود و غالباً با کلمه‌ی مرکب «چیست آن» می‌آید، آن را اصطلاحاً «چیستان» نامیده‌اند.

* مطلب بخش چیستان‌ها برگرفته از: علی بلوکباشی، «مقدمه‌ی، نظری به ادبیات عامه‌ی ایران»؛ چیستان‌نامه دزفولی، گردآوری و بررسی سید محمدعلی امام (اهوازی)، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۹.

چیستان‌های مازندرانی . ۱۷

ب) ترکیب ساختاری

چیستان جمله یا عبارت وصفی است که عنصر وصفی، بخش اصلی ساختمان آن را شکل می‌دهد. عنصر وصفی مشتمل بر یک موضوع و یک شرح یا تفسیر است.

در هر چیستان دست کم موضوعی یا چیزی هست که آشکارا وصف می‌شود (موضوع) و خبری درباره‌ی آن می‌دهند (شرح یا تفسیر). مثلاً در چیستان طبری: «اتا پیل کا د رنگ دو» (یک ظرف سفالی و دوغ دو رنگ، پاسخ: تخم مرغ). «اتا پیلکا» موضوع و «د رنگ دو» شرح و تفسیر آن است.

به این ترتیب تعریف کلی از ترکیب ساختاری چیستان عبارت است از: چیستان نوعی بیان زبانی با یک یا چند عنصر وصفی است که پاسخ یا مرجع درست وصف‌ها را می‌خواهد. اجزای عناصر وصفی برخی چیستان‌ها، گاهی دو به دو با یکدیگر در تقابل هستند. چیستان‌ها را می‌توان به دو زیرمجموعه‌ی تقابلی و غیرتقابلی و هر یک از این دو زیرمجموعه را به چندگونه‌ی دیگر تقسیم کرد.

چیستان‌های غیرتقابلی بنابر محتوایشان به زیرمجموعه‌ی دوگانه‌ی حقیقی و استعاری تقسیم می‌شوند. چیستان‌های «وقتی که پهن می‌شه، همه دنیا سفید می‌شه»، (پاسخ: برف) و «درونش سفیده، بیرونش سیاه» (پاسخ: ترب سیاه) از جمله چیستان‌هایی هستند که با عناصر وصفی حقیقی ساخته شده‌اند. در صورتی که چیستان تهرانی «این چیه که ستون داره و یه طاق» (پاسخ: قارچ)، از جمله چیستان‌هایی است که ساختار وصفی استعاری

دارند. چیستان‌های تقابلی را نیز بنابر طبیعت و چگونگی تقابل در آنها می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. یک دسته چیستان‌هایی که تقابل در آنها به صورت متناقض متضاد آمده است. در این نوع چیستان، دو عنصر وصفی در تقابل با هم و متضاد و ناقض یکدیگر هستند؛ مثلاً، در هر یک از این چیستان «این چیه که از خیار کوچکتره (کوچک‌تر یا کوتاه‌تر است) و از چنار بلندتر؟»، (پاسخ: قرقره نخ)، دو عنصر وصفی آمده‌است که در تقابل با هم و ناقض یکدیگر هستند. در چیستان، عناصر وصفی «از خیار کوچک‌تر» و «از چنار بلندتر» متضاد یکدیگرند. چون چیزی نمی‌تواند هم‌زمان، هم «کوتاه» و هم «بلند» باشد.

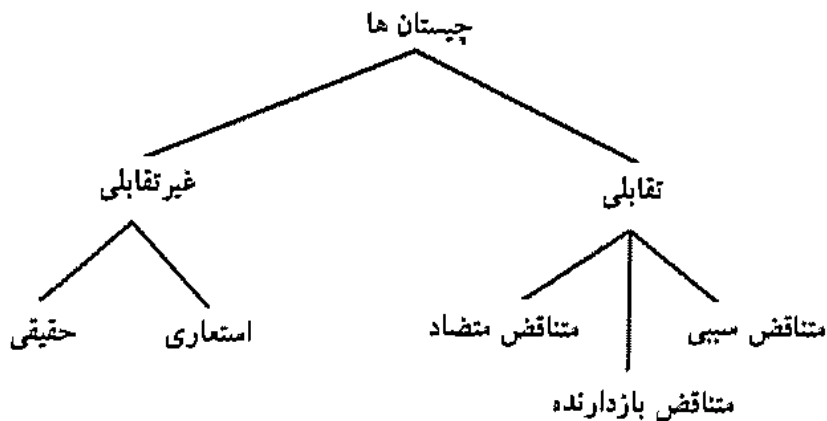
دوم، چیستان‌هایی که تقابل در آنها به صورت متناقض بازدارنده می‌آید؛ یعنی، تناقض‌هایی که در عناصر وصفی چیستان‌ها تقابل پدید می‌آورند. به این صورت که یکی از عناصر وصفی، ویژگی کارکرد یا رکن اصلی و بنیادی چیز وصف‌شده‌ی قبلی را رد و انکار می‌کند و آن چیز را از داشتن آن صفت و کارکرد و رکن اساسی محروم می‌سازد، برای مثال در چیستان «چیست که پا دارد؛ ولی راه نمی‌رود؟» (پاسخ: صندلی) عنصر وصفی دوم کارکرد پا را که «راه رفتن» است و در عنصر وصفی اول آمده است، رد و نفی می‌کند و آن را از این ویژگی و کارکرد محروم می‌سازد یا برای مثال چیستان «چیست که سنگین است، وزن ندارد؛ رنگین است، رنگ ندارد؛ شیرین است، مزه ندارد؟» از سه بخش و هر بخش از دو عنصر

چیستان‌های مازندرانی . ۱۹

وصفی متضاد ترکیب یافته است. در هر یک از این سه بخش، عنصر وصفی دوم در تقابل با عنصر وصفی اول است و خصوصیت توصیفی آن را نفی و انکار می‌کند. می‌دانیم که هر چیزی که سنگین، رنگین و شیرین باشد علی‌الطلاق باید وزن، رنگ و مزه هم داشته باشد؛ اما دومین عنصر وصفی هر بخش، انتظار وزن، رنگ و مزه را از خصوصیت سنگینی، رنگینی و شیرینی سلب و نفی می‌کند.

سومین زیرمجموعه از نوع چیستان‌های تقابلی، چیستان‌هایی هستند که عناصر وصفی در تقابل آنها با هم در تناقض علی یا سببی هستند. به این معنا که یک عنصر وصفی تابع اثرات منطقی و مورد انتظار از اعمال مختص به عنصر وصفی دیگر نباشد و در مخالفت با آن بیاید، برای مثال در چیستان «اون چیه که هر چه می‌خورد سیر نمی‌شود؟» (پاسخ: آسیاب)، اثر و نتیجه‌ی منطقی خوردن زیاد و مداوم و مکرر، سیر شدن است؛ اما این خورنده به خلاف انتظار هرگز سیر نمی‌شود و اثر خوردن را نفی و انکار می‌کند. بنابراین در این نوع چیستان‌ها، عناصر وصفی در تقابل، با یکدیگر تناقض نسبی دارند.

بدین ترتیب از نظر ساختاری، چیستان‌ها به شرح زیر تقسیم می‌شوند:



درباره‌ی این مجموعه

از آنجا که تاکنون مجموعه‌ای مستقل درباره‌ی چیستان‌های مازندرانی منتشر نشده است، از سال‌ها پیش گردآورندگان بر آن شدند تا گامی فراخور این زمینه برداشته شود. از این رو به دو شیوه‌ی پژوهش کتابخانه‌ای و پژوهش میدانی، فیش‌برداری از منابع مکتوب و شفاهی را آغاز کردند. در پژوهش میدانی حوزه‌ی تحقیق به سه بخش غرب، مرکز و شرق مازندران تقسیم شد و با توجه به اینکه لهجه‌ی غرب مازندران با دیگر لهجه‌ها اندکی متفاوت است با توضیح در داخل قلاب مشخص شده است.

این مجموعه به دو فصل چیستان‌های منثور، و پرسش و پاسخ منظوم تقسیم شده است. پیشتر درباره‌ی فرم چیستان‌های منثور اشاره شد؛ ولی درباره‌ی چیستان‌های منظوم باید اذعان داشت که یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ادبیات شفاهی طبری، وجود دوبیتی‌های منظوم به صورت پرسش و پاسخ است. مردم و پژوهشگران فرهنگ عامه مازندران، این اشعار را از آن «امیر» و معشوقه‌اش «گوهر» می‌دانند. این دوبیتی‌ها نیز به نوعی کارکرد چیستانی در برخی محافل مازندران داشته و دارد. البته چند دوبیتی را به سراینده‌ی دیگری به نام «اصغر چلاوی» نسبت داده‌اند که با اشاره به نام سراینده در مصراع آخر، آن دوبیتی‌ها قابل تمییز هستند. در گردآوری دوبیتی‌های پرسش و پاسخ افزون بر کنزالاسرار امیر پازواری (ج یک و دو) به منابع مکتوب و شفاهی دیگر نیز توجه شده است.

فرجام سخن

گردآورندگان با همه‌ی کوششی که در به سامان رساندن این مجموعه انجام داده‌اند، معترفند که آب دریا اگر کشیدنی نباشد؛ ولی به قدر تشنگی باید چشید. امید که با گشودن این راه، سهمی در حفظ این گنجینه‌های غنی فرهنگی داشته و عزیزان دیگر گامی بسزا بردارند.

در پایان از همه‌ی بزرگواریانی که در راستای تهیه این کتاب یاریگر ما بودند، به ویژه از سرکار خانم فریده یوسفی، مدیر ارجمند نشر شلفین که خود از پژوهشگران بنام فرهنگ عامه‌ی مازندران است، به پاس اهتمام ایشان در انتشار این مجموعه، بیکران سپاسگزاریم.

همچنین وامدار عزیزانی چون؛ استاد حجت‌الله حیدری سوادکوهی، استاد عیسی کیانی حاجی، قربانعلی عرب فیروزجایی و زنده‌یادان گداعلی حسن‌زاده (متوفی ۱۳۸۳) و حاج امامقلی سالاری (متوفی ۱۳۸۷) هستیم.

منابع مقدمه

۱. اتحاد، هوشنگ، پژوهشگران معاصر، (تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸).
۲. بلوک باشی، علی: «فرهنگ عامه: شیوه و ارزش گردآوری»، گیله‌وا، ش ۱۲، ۱۳۷۲.
۳. ———، علی: «مقدمه: نظری به ادبیات عامه‌ی ایران»، چیستان‌نامه‌ی دزفولی، محمدعلی امام (اهوازی)، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۹.
۴. شایان، عباس: مازندران (اوضاع جغرافیایی و تاریخی)، بی‌جا، مؤلف، ۱۳۱۶.
۵. طیب عثمان، محمد: راهنمای گردآوری سنت‌های شفاهی، ترجمه‌ی عطاءالله رهبر، تهران، میراث فرهنگی، ۱۳۷۱.
۶. کیا، محمدصادق: واژه‌نامه طبری، تهران، ایران‌کوده، دانشگاه تهران، ۱۳۲۷.
۷. گروه شلاب، مجموعه مقالات شلاب (۱)، مقالات «یاد استاد» و «ضرورت توجه به سنت‌های شفاهی»، بابل، اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی بابل، ۱۳۸۳.
۸. گل‌سرخ، ایرج: «درباره‌ی فرهنگ مردم»، تلاش، ش ۵، ۱۳۴۶.
۹. مهجوری، اسماعیل: فرهنگ مازندرانی، (ساری، فرهنگ و هنر مازندران)، [۱۳۵۶].
۱۰. هدایت، صادق: «فولکلور یا فرهنگ توده (نمونه‌ها و دستور جمع‌آوری و تدوین آن)»، سخن، س ۲، ش ۳، ۱۳۲۳.

نشانه‌های آوایی

لاتین	فارسی	لاتین	فارسی
x	خ	ā	آ
d	د	a	ا
z	ذ، ز، ض، ظ	u	او
r	ر	o	اُ
ž	ژ	i	ای
š	ش	e	اِ
q	ق، غ	،	همزه
f	ف	b	ب
k	ک	p	پ
g	گ	t	ت - ط
l	ل	s	ث - س - ص
m	م	ĵ	ج
n	ن	č	چ
v	واو(و)	h	ح - ه
	y		ی



فصل اول

و چی چی یه، و چی چی یه

ve čī čīye ve čī čīye

(۱) آدم کُشَنه، محاکمه نُونه؟

ādemme kešene mohākeme naune?

برگردان: آدم را می‌کشد؛ ولی محاکمه نمی‌شود؟

(۲) آسمون سبز، شهر سرخ، مردم سیو؟

āsemun sabz, šahr serx, mardem siu?

برگردان: آسمان سبز، شهر سرخ، مردم سیاه؟

(۳) آدم ورنه شه همرا، اونی که بورد پشیمونه، اونی که نورد پشیمونه.

ādem varne še hemrā, uni ke baverde pašimune, uni ke naverde pašimune?

برگردان: چیزی که آدم همراه خود می‌برد. آن کس که می‌برد پشیمان است، آن که نبرد نیز پشیمان است.

۴) آسمونِ غرغر، علی سوارِ دلِ دل، کمینِ میوه بی گل؟
 āsemune qer qere ali sevāre del dele kemin
 mive bi gele?

برگردان: در آسمان صدای غرغر است، علی (ع) سوار بر اسبش دُل دُل است کدام میوه بی گل است؟

۵) اَبو لولو، دامنِ تو به تو، اشکمِ پاره، بالِ ناره؟
 abu lulu, dāmen tu be tu, eškeme pāre, bāl nāre?
 برگردان: ابو لولو، دامنِ تو به تو، اشکمِ پاره، دست ندارد.

۶) اَتا بشقابِ پلا، همه ولو [ولا]؟
 attā bešqāb pelā, hame velu[velā]?
 برگردان: یک بشقابِ پلو که همه پراکنده شده است؟

۷) اَتا بشقابِ نباته، تمام دنیا بیپاته؟
 attā bešqāb nebāte, temāme denyā bepāte?
 برگردان: یک بشقابِ نبات است و تمام دنیا پراکنده است؟

۸) اَتا پیرمردی، هفتاد تا پینه؟
 attā pir mardī heftād tā pine?
 برگردان: یک پیرمرد و هفتاد تا وصله؟

۹) اَتَا پیلِ کا، درنگِ دو؟

attā pilekā derange du?

برگردان: یک کوزه با دوغ دو رنگ؟

۱۰) اَتَا چَلّه‌ی سر، پنج تا شاخه داینه؟

attā čelle-ye sar panj tā šāxe dāyne?

برگردان: روی یک شاخه کلفت، پنج شاخه دارد؟

۱۱) اَتَا پیتِ کتین، هفتا سوراخ دارنه؟

attā pite katin , haftā surāx dārne?

برگردان: یک کنده‌ی کهنه هفت تا سوراخ دارد؟

۱۲) اَتَا دتا نونه؟

attā detā naune?

برگردان: یکی دو تا نمی‌شود؟

۱۲-۱) دتا سه تا نونه؟

detā setā naune?

برگردان: دو تا سه تا نمی‌شود؟

۱۲-۲) سه تا چار تا نونه؟

setā čār tā naune?

برگردان: سه تا چهار تا نمی‌شود؟

۱۲-۳) چار تا پنج تا نونه؟

čār tā panj tā naune?

برگردان: چهار تا پنج تا نمی‌شود؟

۱۲-۴) پنج تا شیش تا نونه؟

panj tā šiš tā naune?

برگردان: پنج تا شش تا نمی‌شود؟

۱۲-۵) شیش تا هفتا نونه؟

šiš tā haftā naune?

برگردان: شش تا هفت تا نمی‌شود؟

۱۲-۶) هفتا هشتا نونه؟

haftā haštā naune?

برگردان: هفت تا هشت تا نمی‌شود؟

(۱۲-۷) هشتا نه تا نونه؟

haštā neh tā naune?

برگردان: هشت تا نه تا نمی‌شود؟

(۱۲-۸) نه تا ده تا نونه؟

neh tā dah tā naune?

برگردان: نه تا ده تا نمی‌شود؟

(۱۲-۹) ده تا یازده تا نونه؟

dah tā yāzzah tā naune?

برگردان: ده تا یازده تا نمی‌شود؟

(۱۲-۱۰) یازده تا دوازده تا نونه؟

yāzzah tā devāzzah tā naune?

برگردان: یازده تا دوازده تا نمی‌شود؟

(۱۲-۱۱) دوازده سیزده نونه؟

devvāzzah sizzah naune?

برگردان: دوازده تا سیزده تا نمی‌شود؟

(۱۳) اَتَا دِمَاوَنَه كوه، دِ تا سِیو مَر؟

attā demāvāne kuh, de tā siu mar?

برگردان: یک کوه دماوند، دو مار سیاه؟

(۱۴) اَتَا دَسَه اَتَا چال دارنه؟

attā dsse attā cāl dārne?

برگردان: یک دسته و یک چاله دارد؟

(۱۵) اَتَا دَس دَارِنَه، اَتَا خَلَنگ لینگ؟

attā das dārne, attā xelange ling?

برگردان: یک دست دارد و یک پای نازک؟

(۱۶) اَتَا دَس دَارِنَه هزارتا لینگ؟

attā das dārne, hezār tā ling?

برگردان: یک دست دارد و هزار پا؟

(۱۷) اَتَا رگ خون دارنه؟

attā rag xun dārne?

برگردان: یک رگ خون دارد؟

(۱۸) اَتَا رَمِهْ گو دارمه همه‌ی شاخِ تَجِ؟

attā rame gu dārme hameye šāx tej?

برگردان: یک گله گاو دارم که همه‌شان شاخ تیز دارند؟

(۱۹) اَتَا سَرِ دَارِنِه دِتَا لِنِگِ فَرْتِ کَنَهْ شُونِه تِه کِنِگِ

attā sar dārne detā ling fert kenne šune te king

برگردان: یک سر دارد و دو تا پا، به راحتی به تنت می‌رود؟

(۲۰) اَتَا سَرِ دَارِنِه هَزَارِ تَا لِنِگِ؟

attā sar dārne hezār tā ling?

برگردان: یک سر دارد و هزار پا؟

(۲۱) اَتَا شَاهِ دَوَاژَهْ وَزِیْرِ؟

attā šāh devāzza vazir?

برگردان: یک شاه و دوازده وزیر؟

(۲۲) اَتَا قَبْرِ دِلِهْ چَن تَا وَچِهْ جَا گِیْرِنِه؟

attā qabre dele čan tā vače jā girne?

برگردان: توی یک قبر چند تا بچه جا می‌گیرد؟

(۲۳) اِتا رَمِه گو همه زَنا؟

attā rame gu hame zanā?

برگردان: یک گله گاو همه حمله‌کننده؟

(۲۴) اِتا لینگ دارنه، اِتا چَش؟

attā ling dārne, attā češ?

برگردان: یک پا دارد و یک چشم؟

(۲۵) اِتا لینگ دارنه، اِتا کِلا؟

attā ling dārne, attā kelā?

برگردان: یک پا دارد و یک کلا؟

(۲۶) اِتا لینگ دارنه، هزار تا چَش؟

attā ling dārne, hezār tā češ?

برگردان: یک پا دارد و هزار تا چشم؟

(۲۷) اَتَا لینگِ واز کَنه؟

attā linge vāz kenne?

برگردان: یک پا را باز می‌کند؟

(۲۸) اَتَا مار صد تا وچه، همه‌ی تک ماتیک بزه؟

attā mār sad tā vače hameye tek mātik bazze?

برگردان: یک مادر و صد تا بچه، لب همه‌شان ماتیک زده؟

(۲۹) اَتَا مار صد تا وچه، همه‌ی لینگ پمه بزه؟

attā mār sad tā vače hameye ling pamme
bazze?

برگردان: یک مادر و صد تا بچه، پای همه پنبه زده؟

(۳۰) اَتَا ورزا، هفتا کول دارنه؟

attā verzā , haftā kul dārne?

برگردان: یک گاو نر، هفت تا کوهان دارد؟

(۳۱) آجقلى آ مجقلى دعوا هکردنه، ادقلى وشونه سيوا هکرده؟
ajeqeli - ā majegeli da vā hakerdene, adqeli
vešunne sivā hakerde.

برگردان: اجقلى و مجقلى دعوا افتاد، ادقلى آنها را از هم جدا کرد.

(۳۲) اجقلى، بجقلى، جيجاق بدوش، هشتا لینگ دارنه چارتا گوش؟
ajeqeli , bajeqeli , jijaq be duš , haštā ling
dārne čār tā guš?

برگردان: اجقلى، بجقلى، جيجاق به دوش (منظور چیز عجيب غريب است)، هشت پا دارد و چهار گوش.

(۳۳) اجقلى، ورجقلى، وقتى ورجقلى، شوردنقلى؟
ajeqeli , varjeqeli , vaqti vere darjqeli , šurdaqeli.

برگردان: اجقلى، ورجقلى (عبارات گنگ)، وقتى در درجقلى، شوردنقلى
(عبارت گنگ).

چیستان‌های مازندرانی . ۳۷

(۳۴) اَجَنگ بَجَنگ، جَجَنگ به دوش، هَش لینگ دارنه، دَمِ دِم چار تا گوش.

ajeng bajeng jejang be duš haš ling dārne,
dame dem čārtā guš?

برگردان: اجنگ بجنگ، ججنگ (عبارات نامفهوم) بر دوش، هشت تا پا دارد و بر نوک دم خود چهار تا گوش دارد.

(۳۵) اَرغنه کَنه، یرغنه کَنه، چو کَلیک سر مرغنه کَنه؟
arqene kenne yarqene kenne, ču kelike sar
mraqene kenne?

برگردان: ارغنه می‌کند، یرغنه می‌کند (عبارت نا مفهوم به معنی کار عجیب)، روی چوب کوچک تخم می‌گذارد؟

(۳۶) اَرْمَجی پَنجه مَجی، کینگ چو هدا (پنج هَسکا) دارِ سرِ اسّا؟
armeji, panje meji, king ču hedā (panj hessekā)
dāre sar essā?

ردان: جوجه تیغی، روی پنجه راه می‌رود، چوب در مقعدش داده (پنج استخوان دارد) روی درخت ایستاده است؟

(۳۷) اسپه هسه، ورف نییه، ریشه دارنه دار نییه؟

espe hasse varf niye, riše dārne dār niye?

برگردان: سفید است ولی برف نیست، ریشه دارد ولی درخت نیست؟

(۳۸) اکلک تیم، مکلك تیم، کنه هره، نکنه تیم؟

akleke tim, makleke tim, kenne hare, nakenne
tim?

برگردان: تخم اکلک، تخم مکلك (عبارت نا مفهوم) ارّه می‌کند؛ ولی

خرد نمی‌کند؟

(۳۹) اگه بییه گل پر بونه، اگه نییه ظلم پر بونه؟

age biye gel per bune, age niye zolm per
bune?

برگردان: اگر بیاید [دنیا] پر گل می‌شود، اگر نیاید [دنیا] پر از ظلم می‌شود؟

(۴۰) ال‌حذر، ال‌حذر، مرده زنه کنه با یک نظر؟

al hazer, al hazer, merde zenne kenne bā
yek nazer?

برگردان: ال‌حذر، ال‌حذر، مرده زنده می‌کند با یک نظر؟

(۴۱) آل چو، الوند چو، کچک مارین، کوند چو، کچک خَرک، مِر
وَرنه کو؟

ale ču , alvande ču , kečke mārīn , kevende
ču , kečke xarek , mere varne ku?

برگردان: چوب ...، چوب الوند، ساقه کوچک، چوب ...، خرک کوچک،
مرا می‌برد به کوه؟

(۴۲) آل چو، الوند چو، ول ولی کَنه، شونه کو؟

ale ču , alvande ču , val vali kenne , šune ku?

برگردان: چوب ...، چوب الوند، شل می‌زند، می‌رود تا کوه؟

(۴۳) ان ویشار موندنه، تا نوشا ناخاسنه؟

anne višār mundene , tā nušā nāxesene?

برگردان: آنقدر بیدار می‌ماند تا شلیک نکند، نمی‌خوابد؟

(۴۴) انه، شاه، نیشته وزیر، شونه اسیر؟

ene šāhe , nište vazire , šune asire?

برگردان: می‌آید شاه است، می‌نشیند وزیر است، می‌رود اسیر است؟

(۴۵) ائی درازِ تا کوه، انگوشت به کینِ ما کوه؟ (به لهجه غرب مازندران)
anni derāze tā kuh, angušt be kine mā kuh?
برگردان: آنقدر دراز است تا کوه، اثرش بر سر هر پستی و بلندی نمایان است؟

(۴۶) اوی توم درازترِ واش توم کوتاهتره؟
uye tum derāztere, vāše tum ketātere?
برگردان: از آب رودخانه درازتر است و از علف کوتاه‌تر؟

(۴۷) اوی دله شونه شیر نونه؟
uye dele šune šir naune?
برگردان: داخل آب می‌رود؛ ولی خیس نمی‌شود؟

(۴۸) ایتتا با روزی، اونتای بی‌روزی، همه با روزی، من بی‌روزی؟
intā bā ruzi, untā bi ruzi, hame bā ruzi, men bi ruzi?
برگردان: این یکی روزی دارد، آن یکی روزی ندارد، همه روزی دارند؛ ولی من روزی ندارم؟ (الفاظ این چیستان مانند صدای جیرجیرک است و ارتباطی با معنای آن دارد).

(۴۹) اینجه نسا، کو اسا، ليلم به کهو اسا؟
inje nessā ku essā, lilem be kahu essā?
برگردان: اینجا نمی‌روید، در کوه می‌روید، میوه‌ی آن به رنگ کبود است.

(۵۰) اینجه نسا، لار اسا، دس خریدار اسا؟

inje nessā, lār essā, dassē xaridār essā?

برگردان: اینجا نمی‌روید، در لار نمی‌روید و در دست خریدار قرار دارد.

(۵۱) ای راه شوئم می راه نیه، او راه شوئم می راه نیه، هیچ برزگر می

پا نیه؟ (به لهجه غرب مازندران)

i rā šunom mi rā niye, u rā šunom mi rā

niye, hič barzeger mi pā niyo?

برگردان: به این طرف و آن طرف می‌روم و جای مخصوص ندارم و هیچ کشاورزی به پایم نمی‌رسد. (دست کسی به من نمی‌رسد).

(۵۲) این دیم دشت، اون دیم دشت، مین برم بنه بشو رشت؟ (به

لهجه غرب مازندران)

in dime dašt, un dime dašt, meyen barem

bane bošu rešt?

برگردان: دشت این طرف، دشت آن طرف، مرا در میان گذاشت و رفت

تا رشت؟

۵۳) این سرشونه خنه کنه، اون سرانه برمه کنه؟
in sar šune xanne kenne, un sar ene berme
kenne?

برگردان: از این سو می‌رود، می‌خندد و از آن سو می‌آید، می‌گیرد؟

۵۴) این سرشونه واز گیرنه، اون سرانه گاز گیرنه؟
in sar šune vāz girne un sar ene gāz girne?
برگردان: این سر می‌رود، حالت یورش می‌گیرد، آن سر می‌آید، گاز
می‌گیرد؟

۵۵) این سرشونه هالنگ هالنگ، اون سرانه شیرا پلنگ؟
in sar sūne hāenge hāeng
un sar ene širā paleng?

برگردان: این سو می‌رود لنگ لنگان، آن سو می‌آید چون شیر و پلنگ؟

۵۶) این سرشونه هالنگ هالنگ، اون سرانه مثل تفنگ؟
in sar sūne hāenge hāeng
un sar ene mesle tefeng?

برگردان: این سو می‌آید لنگ لنگان، آن سو می‌آید مانند تفنگ؟

چیستان‌های مازندرانی . ۴۳

۵۷) این وَر کوه، ارّه ارّه، اون وَر، کوه ارّه ارّه، میون کوه، گوشت برّه؟
in vare kuh arre arre, un vare kuh arre arre,
miyune kuh, gūste barre?

برگردان: این سمت کوه اره اره، آن سمت کوه اره اره، وسط کوه گوشت بره؟

۵۸) این وَر هَن، اون وَر هَن، میون بز کله‌ی وَتَگ؟
in var han, un var han, miyun bez keleye vang?

برگردان: این سمت گودال، آن سمت گودال، وسط صدای بزغاله؟

۵۹) باغ مین سبزه، بازار مین سیای، خانه مین قرمزّه؟ (به لهجه غرب مازندران)
bāqe meyen sabze, bāzāre meyen siaye, xāneye
meyen qermeze?

برگردان: در میان باغ، سبز و در دکان و بازار، سیاه و در خانه، قرمز است؟

۶۰) بالا اَمَسِ جنگل، پایین رفتا روش منزل، میون چاه هَسا دریو،
همه پیت خنه‌ی لو؟

bālā ammese jengel, pāin raftā - ruše menzel,
miyun cāh hassā deryu hame pit xeneye lu?

برگردان: بالا جنگل انبوه، پایین آمد و شد منزل، میان چاه است و دریا،

همه بر لب خانه‌ی کهنه؟

۶۱) بالا تخته، پایین تخته، میون گوشت شلخته؟

bālā taxte, pāin taxte, miyun gušte šelaxte?

برگردان: بالا تخته، پایین تخته، میان گوشت شلخته.

۶۲) بالا تَش، پایین تَش، میون قلقل آتش؟

bālā taš pāin taš, miyun qelqele āteš?

برگردان: بالا آتش، پایین آتش، میان قلقل آتش؟

۶۳) بالا سنگ، پایین سنگ، میون اَتَا گوشت نرم؟

bālā sang pāin sang, miyun attā gušte narm?

برگردان: بالا سنگ، پایین سنگ، میان یک گوشت نرم؟

۶۴) بالا شونه خدا بونه، پایین اینه جدا بونه.

bālā šunne xedā bune, pāin ine jedā bune.

برگردان: بالا می‌رود خدا می‌شود، پایین می‌آید جدا می‌شود.

۶۵) بالا شونه سنگین، پایین انه سَوک؟

bālā sūne sangine, pāin ene saveke?

برگردان: بالا می‌رود سنگین است، پایین می‌آید سبک است؟

۶۶) بالا شونه ویاز گیرنه، پایین انه گاز گیرنه؟

bālā šune viyāz girne, pāin ene gāz girne?

برگردان: بالا می‌رود باز می‌شود، پایین می‌آید گاز می‌گیرد؟

۶۷) بالا شونه ناز دارنه، پایین انه گاز دارنه؟

bālā šune nāz dārne, pāin ene gāz dārne?

برگردان: بالا می‌رود ناز دارد، پایین می‌آید گاز دارد؟

۶۸) برمه کنه شه وچون شه دور جمع کنه؟

bermekennā še vačunne še dur jam kenne?

برگردان: گریه می‌کند و بچه‌هایش را دور خود جمع می‌کند؟

۶۹) بز می گنه کا، هف سر سوراخه؟

bez-mi genne kā haf sar surāxe?

برگردان: کلاف از موی بز، هفت جایش سوراخ است؟

۷۰) بلن دار سر اسلی شنه؟

belenne dāre sar asli šanne?

برگردان: بر بالای درخت بلندی اشک می‌ریزد؟

(۷۱) بِلِنِ کوی سر دتا سیومر؟
belenne kuye sar detā siu mar?
برگردان: بر بلندای کوه، دو تا مار سیاه است؟

(۷۲) بَمَرِدِ گُو، دَارُه لُو شُونِه؟
bamerde gu, dāre lu šūne?
برگردان: گاو مرده از درخت بالا می‌رود؟

(۷۳) بِنَدبِنْد، کُنِس دَار، خَانِه مِیْنِه وَچِه دَار؟ (لهجه غرب مازندران)
band band, kones dāre, xāne miyene vače dāre?
برگردان: بند بند، درخت از گیل، در وسط خانه بچه نگه می‌دارد؟

(۷۴) بَوِیْنی نَخْرینی، بَخْرینی نَپوشِنی، دَپوشی نَوِیْنی؟
bavini naxrini, baxrini napušeni, dapuši
navinni?
برگردان: بیینی نمی‌خری، بخری نمی‌پوشی، پپوشی نمی‌بینی؟

(۷۵) بی دَسَا لینگ را شُونِه؟
bi dss-ā ling rā šūne?
برگردان: بدون دست و پا راه می‌رود؟

(۷۶) بی زون، حرف زنه

bi zevun, harf zanne?

برگردان: بدون زبان سخن می‌گویند؟

(۷۷) بی کاتی شونه بوم؟

bi kāti šune bum?

برگردان: بدون نردبان به بام می‌رود؟

(۷۸) بتاشی ی نجار ندی، آرد آسیو [آرسیو] ندی، بدوته پیرن خیاط
ندی؟

betāši nejjār nadi, ārde asyu [arsiyu] nadi,
badute piran xeyāte nadi?

برگردان: تراشیده‌ی نجار ندیده، آرد آسیاب ندیده، پیراهن خیاط ندیده؟

(۷۹) پایین سنگ، بالا سنگ، میون بزکله‌ی ونگ؟

pāin sang, bālā sang, meyun bez keleye vang?

برگردان: پایین سنگ، بالا سنگ، میان صدای بزغاله؟

(۸۰) پَرِبَلَنَه، وَچَه جَلَنَه؟

per belenne, vače jellenne?

برگردان: پدر بلند است، بچه جلنبر است؟

(۸۱) پَتِک، پَتِک، با لینگِ تَک، شونه دارِ تَک؟

petek , petek , bā linge tek , šune dāre tek?

برگردان: پاورچین، پاورچین، با نوک پا، بالای درخت می‌رود؟

(۸۲) پَرِ پَس، مارِ پِش؟

per pas , mār piš?

برگردان: پدر پشت سر، مادر جلو؟

(۸۳) پَرِ پَش، مارِ پَش، وَچَه نَپَش، وَچَه زَا پَش درِ پَش؟

per pas , mār paš , vače nā paš , vače - zā paš
dar paš?

برگردان: پدر پشت سر، مادر جلو، بچه در پشت نه، نوه پشت در پشت؟

(۸۴) پَرِ سِرِ دَرِه، وَچَه شونه صحرا؟

per sere dare , vače šune sahrā?

برگردان: پدر در خانه می‌ماند، بچه به صحرا می‌رود؟

۸۵) پَرِهَسَّهٔ همون وزم، خالی هم بوّه همون وزم؟
per hasse hamun vazm, xāli bavve hamun vazm?
برگردان: پُر هم که باشد همان وزن را دارد، خالی هم باشد همان وزن را دارد؟

۸۶) پِشت پوسّا گوشت، دله می دَره؟
pešt pussā gušt, dele mi dare?
برگردان: از بیرون گوشت و پوست است و از درون مو دارد؟

۸۷) پنج آدم چار نفس دار؟
panj ādem čār nafes dār?
برگردان: پنج آدم چهار نفس دار.

۸۸) پیرزنا خالوک، دراز دملک (مکنا)؟
pir-zenā xāluk, derāze demmek [mekenā]?
برگردان: خاله پیرزن دنباله درازی [روسری] دارد؟

۸۹) پیرزنای قونج پِشت، دندون داینه پِشت در پِشت؟
pir-zenāye qunje-pešt, dandun dāyne pešt
dar pešt?
برگردان: پیرزن گوزپشت، دندانی دارد پشت به پشت؟

۹۰) پیاله چینی وی آب دو رنگ، گرم هکنی یخ بندنه؟ (لهجه غرب مازندران)
 piyāle ċini vey āb du range, garm hakeni yax
 bandene?

برگردان: پیاله‌ی چینی آبش دو رنگ است، گرمش بکنی یخ می‌بندد؟

۹۱) تاریک خنه چنه غرغره؟

tārike xene čanne qer-qere?

برگردان: در خانه تاریک چقدر صدای غرغر می‌آید؟

۹۲) تاریک کلوم، اسب شیره کنه؟

tārike kelum, asb šire kenne?

برگردان: در طویله تاریک اسب شیره می‌کشد؟

۹۳) تاس تاس حمومی، حموم تاس حمومی، بنه بخرد، زور بیه، کل
 آدم خور بیه؟

tās tase hammumi, hammum tāse hammumi,
 bene baxerd, zavar bayye, kelle adem
 xaver bayye?

برگردان: کاسه کاسه حمامی، حمام کاسه حمامی، به زمین خورد، (زیر

و) زیر شد، کل مردم باخبر شدند؟

(۹۴) تا هف، نه ماه زندون من دره - آ اما زندون در پنجره ندارنه،
پیش زندون بون هم خله خله عزیز هسه؟

tā haf , neh māh zendune men dare - ā zendune
dar - ā panjere nedārne , piše zendun bun pali ,
xale xale aziz hasse?

برگردان: هفت تا نه ماه در زندانی است که در و پنجره ندارد و در نزد
نگهبان زندان خیلی عزیز است؟

(۹۵) تا ونه سرر نزننی حرف نزننه؟

tā vene sar re nazenī harf nazenne?

برگردان: تا سرش را نبری، حرف نمی‌زند؟

(۹۶) تب کننه، تیب کننه، بنه ر تاریک کننه؟

tab kenne , tib kenne , bene re tārik kenne?

برگردان: صدای افتادن می‌دهد، صدای افتادن می‌دهد، زمین را تاریک می‌کند؟

(۹۷) تسک زنا، بلننه مکننا؟

taske zenā , belenne mekenā?

برگردان: زن قد کوتاه و روسری بلند؟

۹۸) تَسکِ مردی تیلِ آشی؟

taske mardi , til āši?

برگردان: مرد قد کوتاه گل‌آلوده؟

۹۹) تن تو دارنا دل غرقه خونه؟

tan tu dār nā del qarqe xune?

برگردان: تن تب دارد و دل غرقه به خون است؟

۱۰۰) تَنگِ (کچک) کرسِ مَشْتِ دِمَسْ؟

tange (kecke) keres mašte demes?

برگردان: گاوینه تنگ و کوچک پر از گوساله؟

۱۰۱) ته پیالک مینِ یه ذغالِ کوبیِ دره؟ (لهجه غرب مازندران)

te piyālek meyan ye zuqāl kubi dare?

برگردان: درون پیاله‌ی تو یک ذغال کوبی قرار دارد؟

۱۰۲) تیلِم، تپیلِم، آقایِ دوشِ نشینمه؟

tileme , tapileme , āqāye , duš nešineme?

برگردان: گلم، گل‌آلودم، بالا دست آقامی نشینم؟

(۱۰۳) جارِ شانه پُر، جیره‌انه خالیه؟ (به لهجه غرب مازندرانی)

jār šāne pere, jir hāne xāliye?

برگردان: بالا می‌رود پر است، پایین می‌آید خالی است؟

(۱۰۴) جارِ شانه مثلِ پلنگ، جیره‌انه مثلِ هاونگ؟ (به لهجه غرب مازندرانی).

jār šāne mesle paleng, jir hāne mesle hāveng?

برگردان: بالا می‌رود مثل پلنگ و زمانی که پایین می‌آید، مثل هاونگ است؟

(۱۰۵) جاهله ونه سر اسبوء پیر بیّه ونه سر سیوء؟

jāhele vene sar esbue, pir bayye vene sar siyue?

برگردان: جوان که هست موهایش سفید است و در پیری موی سرش سیاه است؟

(۱۰۶) چار تا برار دیر ر اشنه، خانه تن بورن بتوننه؟

čār tā berār deir re ešenne, xāne tan

buren battunene.

برگردان: چهار برادرند، یکدیگر را نگاه می‌کنند، می‌خواهند به هم

نزدیک شوند اما نمی‌توانند؟

(۱۰۷) چار برار یک جا قرار؟

čār berār yek jā qerār?

برگردان: چهار برادر در یک جا قرار گرفتند؟

(۱۰۸) چارتا چرخ دارنه اتا مسافر؟

čār tā čarx dārne attā mesāfer?

برگردان: چهار چرخ دارد و یک مسافر؟

(۱۰۹) چُم دار، نَبی نه، گوش داره نشناونه، دَس داره، نیر نه، پا داره،

راه نُشونه؟ (به لهجه غرب مازندران)

čom dāre, nabine, guš dāre nešnāvene, das dāre,
nayrene, pā dāre rā nošune?

برگردان: چشم دارد؛ اما نمی‌بیند، گوش دارد ولی نمی‌شنود، دست دارد

ولی نمی‌گیرد، پا دارد ولی راه نمی‌رود؟

(۱۱۰) چو لوه هسه دسر پلخ پلخ دار سر؟

ču lave hasse de sar, pellex pellex dāre sar?

برگردان: دیگ چوبی دو سری هست، پلخ پلخ (عبارت صوت) بر روی

درخت صدا می‌کند؟

(۱۱۱) چی چی یه، گرما ر بوینه یخ ونه؟

či čiye garmā re bavine yax vanne?

برگردان: آن چی است، که اگر گرما ببیند یخ می‌بندد؟

(۱۱۲) حرف بزنی اشکینه؟

harf bazeni eškine?

برگردان: حرف بزنی می‌شکند؟

(۱۱۳) حلاله بی پوس، مرداله بی موس؟

helāle bi pus , merdāle bi mus?

برگردان: حلال است؛ اما بی پوست، مردار است بی مقعد؟

(۱۱۴) حوض او مَشت مَشت، مرغنه زردی گشت گشت، حوض او

نصفه شده، مرغنه زردی کشته شده؟

huz u mašt mašt , marqene zardi gašt gašt ,

huze u nesfe šode , marqene zardi

košte šode?

برگردان: آب حوض پُر پُر شد، زرده‌ی تخم‌مرغ چرخید و چرخید، آب

حوض نصفه شده، زرده‌ی تخم‌مرغ کشته شده؟

(۱۱۵) حیوونی موذی، سر تا پا طلا دوزی، اگه با و هکنی بازی، صد ناله براندازی؟

hivuni muzi, hakeni sar tā pā telā duzi, age
bā ve hakeni bāzi, sad nāle bar andāzi?

برگردان: حیوانی موزی است، سر تا پایش طلا دوزی است، اگر با او بازی کنی، صد ناله از تو بلند می‌شود؟

(۱۱۶) خدا خدا، وچه بزاستوم، بی دس و پا؟ (لهجه غرب مازندران)
xedā xedā, vače bezāstum, bi dass-o pā?

برگردان: خدا خدا، بچه زایید، بی دست و پا؟

(۱۱۷) خر کره کای بی دم، نا جو خر نه نا گنم، باز ورنه پیش مردم؟

xar kere kāye bi dem, nā ju xerne nā
gannem, bār varne piše mardem?

برگردان: کره خر بی دم، نه جو می‌خورد، نه گندم، باز پیش مردم می‌برد.

۱۱۸) خر کته، اوسار چَرنه؟

xar kate, usār čarne?

برگردان: خر [یک‌جا ثابت است] هست و افسار می‌چرد؟

۱۱۹) خنه بساتمه اویه، پَلور ندارنه چویه، می مون می مون سویه،
دَسْ بَسُویه.

xene besāteme uye, palver nedārne čuye,
mimun mimune suye, dsse basuye?

برگردان: در آب خانه‌ای ساختم، تیرک از چوب ندارد، پی در پی
روشنایی مهمانان می‌رسد، که دست را به هم می‌سایند.

۱۲۰) خودش حیوان نیه اما و نه نوم دِ تا حیوونه؟

xedeš hivun niye ammā vene num de tā
hivvune?

برگردان: خودش حیوان نیست؛ اما نامش دو حیوان است.

۱۲۱) خودش کوچیک وی دُم درازه؟ (به لهجه غرب مازندرانی)

xudeš kučike, vey dom derāze?

برگردان: خودش کوچک است اما دمش دراز است؟

(۱۲۲) داربن ورین جیک جیک؟

dār ben verine , jik jik?

برگردان: قطع‌کننده درخت از بن است با صدای جیک‌جیک؟

(۱۲۳) دار دچله، قرص پلنگ چمره؟

dār dečelle , qerse palenge čemere?

برگردان: درخت دو شاخه، صدای پلنگ تنومندی می‌آید؟

(۱۲۴) دار سر نیسته، پوسین کلاه سر گیت دره؟

dār sar nište , pussin kelāhe sar git dare?

برگردان: روی درخت نشسته است، اشغالی روی کلاه پوستی قرار دارد؟

(۱۲۵) دار اسآ، نفار اسآ، سیصدتا سوار اسآ، یعقوب به کنار اسآ؟

dār , essā , nefār , essā , si - sad tā sevār

essā , yaqub be kenār essā?

برگردان: درخت ایستاده، نفار ایستاده، سیصد تا سوار ایستاده، یعقوب در کنار ایستاده؟

(۱۲۶) دار هسه، منار هسه، یعقوب به کنار هسه؟ نقاره کتن کته، فکر بکردن کته؟

dār hasse, menār hasse, yaqub be kenār hasse,
neqāre ketten kenne, fekre bakerden kenne?

برگردان: مانند درختی است، مانند مناره‌ای است و یعقوب کنار آن است، موقعی که نقاره به صدا در می‌آید، فکر انجام کار می‌شود؟

(۱۲۷) دتا اشکم آتا کمر؟

de tā eškem at-tā kamer?

برگردان: دو تا شکم یک کمر؟

(۱۲۸) دتا برار آتا شونه، آتا مونه؟

de tā berār at tā šune, at tā munne?

برگردان: دو برادرند یکی می‌رود، یکی می‌ماند؟

(۱۲۹) دتا برار دوش به دوش، هر دتا عسل (راغون) فروش؟

de tā berār duš be duš, har de tā asel

(rāqun) feruš?

برگردان: دو تا برادرند شانه به شانه هم، هر دو عسل (روغن) فروش هستند؟

(۱۳۰) دتا برارنه، دیر بتوننه بوینن؟

de tā berārene, dirre battunenne bavinen?

برگردان: دو برادرند که یکدیگر را نمی‌توانند ببینند؟

(۱۳۱) دتا برارنه، اتا کشه هیمه دارنه؟

de tā berārene, at tā kaše hime dārne?

برگردان: دو برادرند که یک بغل هیزم دارند؟

(۱۳۲) دتا سر دارنه، اتا گردن؟

de tā sar dārne, at tā gerden?

برگردان: دو تا سر دارد یک گردن؟

(۱۳۳) دتا گوش دارنه، اتا اشکم؟

de tā guš dārne, at tā eškem?

برگردان: دو تا گوش دارد و یک شکم؟

(۱۳۴) د در هوا، چار در زمین، های خر بزه، های خر بزه؟

de dar hevā, čār dar zamin, hāy xarbeze,

hāy xarbeze?

برگردان: دو در هوا، چهار در زمین، های خر بزه، های خر بزه؟

۱۳۵) درازی دراز وری تنگ . شه آهن خراکش سنگ .

derāzi derāz vari tang

še āhene, xerākeš sang?

برگردان: از طول دراز، از عرض تنگ، خودش آهن است؛ ولی

خوراکش سنگ؟

۱۳۶) درازی درازه، تنگی تنگ، خیکله‌ی پشت، آباء رنگ؟

derāzi derāze, tangi tange, xikeleye pešt

ayāe range.

برگردان: درازی دراز است و تنگی تنگ، پشت بچه‌ی خوک است و به

رنگ مرغ دریایی (ایا)

۱۳۷) در شهر خراسون، در جیب مردون؟

dar šahr xerāsune, dar jibe mardune?

برگردان: در شهر خراسان است، در جیب مردان است؟

۱۳۸) درکت، درزی ی لت، هفتاد پستی موزی لت؟

dare lat, darzi-ye lat, heftād pešti muzi-ye lat?

برگردان: تخته‌ی در، تخته‌ی خیاط، هفتاد تا تخته از درخت موزی؟

(۱۳۹) دَسَّ جَا نَشْکِیْنِه، دَنُونِ جَا اَشْکِیْنِه؟

dasse jā neškine, dannune jā eškine?

برگردان: با دست نمی‌شکند با دندان می‌شکند؟

(۱۴۰) دَسَّ دِلِه جَا گِیْرْنِه، صِنِّخِ دِلِه جَا نِیْنِه؟

dasse dele jā girne, sennexe dele jā nayne?

برگردان: توی دست جا می‌گیرد، توی صندوق جا نمی‌شود؟

(۱۴۱) وِ سَرِ یِه سُوْرَاخِ دَرِه، وِ پَا دِ سُوْرَاخِ؟ (به لهجه غرب مازندران)

ve sare ye surāx dare, ve pā de surāx?

برگردان: در سرش یک سوراخ و در پایش دو سوراخ؟

(۱۴۲) دِ سِه دِکُونِ دُوْشِ بِه دُوْشِ بِه، اَوَلِیِ مَخْمَلِ فَرُوْشِ بِه، دُوْمِیِ آرْدِ

فَرُوْشِ بِه، سُوْمِیِ چُو فَرُوْشِ بِه؟ (به لهجه غرب مازندران)

de-se dokun duš be duš be, avveli maxmel

feruš be, devumi ārd fəruš be, sevumi

ču feruš be?

برگردان: دو سه دکان کنار هم، اولی مخمل فروش است و دومی

آردفروش است، سومی چوب‌فروش؟

۱۴۳) دَم دارنه، نم دارنه، یک نی به شکم دارنه، ما میل به او داریم،
وقتی که کمی خندد دودش به هوا آید؟

dam dārne nam dārne, yek ney be šekem dārne,
mā meyl be u dārim, vaqti ke kami xandad
dudeš be hevā āyed?

برگردان: نفس دارد و مرطوب است، در شکمش نی هست، ما به او
علاقه داریم، وقتی که کمی خندد، دودش به هوا می‌رود؟

۱۴۴) د میچکا، چارچش، دره ول، نمک شور، ذات‌الله کل، فرنگی کور؟
de mičkā čār češ, dare vale, nemek šure,
zātellā kale, farangi kure.

برگردان: دو گنجشک، چهار چشم است، داس، کج است، نمک شور
است، ذات‌الله کچل است، فرنگی کور است؟

۱۴۵) دنون ناینه که هرچی ونه دهون دکفه رز کنه؟
dannun nāyne ke, har čī venē dehun dakefe
rez kenne?

برگردان: دندان ندارد؛ ولی هرچه داخل دهانش ریخته شود، خرد
می‌کند؟

(۱۴۶) دِهون وائِه هوارِ اشنه؟

dehun vāeh hevā re ešene?

برگردان: دهان باز است و آسمان را می‌نگرد؟

(۱۴۷) را دَکته چار لینگه، هنیشته بی لینگه؟

rā dakete čār linge, henište bi - linge?

برگردان: راه که می‌افتد چهار پا دارد؛ ولی وقتی می‌نشیند پایی ندارد؟

(۱۴۸) را شونه ، پچیم کنه؟

rā šune, paččim kenne?

برگردان: راه می‌رود و پرچین می‌سازد؟

(۱۴۹) را شونه رد نلنه؟

rā šune rad nellene?

برگردان: راه می‌رود ولی ردی به جا نمی‌گذارد؟

(۱۵۰) روز خنه یاره، شو خانم (شو خانم، روز کنیز)؟

ruz xene yāre, šu xānem (šu xānem, ruz kaniz)?

برگردان: روز خدمتکار است و شب خانم؟

(۱۵۱) زرد زار مه برار، می مون گذاره مه برار، آلن بلن مه برار، ایتا
جلن مه برار؟

zarde zāre, me berāre, mimun gezāre me
berāre, alen belenne, me berāre, intā
jelenne me berāre?

برگردان: برادر من زرد و زار است، برادر من مهمانی می دهد، برادر من
بلند است، این یکی جلنبر است برادر من است؟

(۱۵۲) زرد زرینمه، مجلس نشینمه؟

zarde zarrineme, mejles nešineme?

برگردان: زرد زرین هستم، مجلس نشین هستم؟

(۱۵۳) زیر کنه، زبر کنه، کل عالم خور کنه؟
zir kenne, zebar kenne, kelle āleme xaver kenne?

رگردان: زیر و زبر می کند، کل عالم را با خبر می کند؟

(۱۵۴) سال دوازده ماه شه لینگ سر اسنه؟

sāl devāzzah māh še linge sar essene?

برگردان: سال دوازده ماه روی پایش می ایستد؟

۱۵۵) سَبزِ سَبزِ چَمَنِ، گِلامِ گِلامِ کَندَنِ؟

sabz sabze čameni, gelām gelām kändeni?

برگردان: سبز سبز مانند چمن است، برگ برگ از آن می‌کند؟

۱۵۶) سَبزِ قَوا، سَرِ بَهِ زَمینِ، لینگِ بَهِ هَوا؟

sabze qevā, sar be zamin, ling be hevā?

برگردان: سبز قبا، سر بر زمین و پا در هوا؟

۱۵۷) سَبزِ قَوا، سَرخِ پیرنِ، سیوِ پَولکِ؟

sabze qevā, serxe piran, siu pulek?

برگردان: سبز قبا، با پیراهن سرخ، با دگمه سیاه؟

۱۵۸) سَبزِ گُلی بَهِ سَرِ دَرِ، سِیا قَبی بَهِ تَنِ دَرِ؟ (لهجه غرب مازندران)

sabze goli be sar dare, seyā qabi be tan dare?

برگردان: گلی سبز به سرو یک قبای سیاه هم به تن دارد.

۱۵۹) سَرِ بَارگیرِ، میونِ جیرِ جیرِ، زیرِ آبگیرِ؟

sar bār gir, miun jir jir, zir ābgir?

برگردان: سرش بارگیر، وسطش صدای جیر جیر و پایینش آبگیر؟

(۱۶۰) سر بسته، در بسته، وسط سرخه گل دسته؟

sar baste, dar baste, vaset serxe gole dassé?

برگردان: سر بسته و در بسته و وسطش یک دسته گل سرخ است؟

(۱۶۱) سر بسته، در بسته، وسط می‌زنه می‌رقصه؟ (ویژه غرب مازندران)

sar baste, dar baste, vaset mizane miraqse?

برگردان: سر بسته و در بسته، وسط آن می‌زند و می‌رقصد؟

(۱۶۲) سر تخته، بن تخته، می‌یون گوشت وصله؟

sar taxte, ben taxte, miun gušte vasle?

برگردان: بر سر تخته، زیر تخته، وسط پاره‌ای از گوشت؟

(۱۶۳) سر تش، بن تش، می‌یون سرخ گل وش؟

sar taš, ben taš, miun serxe gele vaš?

برگردان: بر سرش آتش، زیرش آتش، میان آن مانند گل سرخ؟

(۱۶۴) سر تنگ، بن تنگ، می‌یون طلای وتنگ؟

sar tang, ben tang miun telāye vang?

برگردان: سرش تنگ و زیرش تنگ و وسطش آواز خروس؟

(۱۶۵) سر خراب گر، جیک جیک؟

sere xerāb kare , jik jik?

برگردان: خانه خراب کن است، جیک جیک؟

(۱۶۶) سرخ گو، سیوگور لسنه؟

serxe gu , siu gure lesene?

برگردان: گاو سرخ رنگ، گاو سیاه رنگ را لیس می‌زند؟

(۱۶۷) سر سبز علم داره، مین اطلسه گلداره، دم مثال سر داره؟ (به لهجه غرب مازندران)

sar sabze alem dāre , mayen atlase goldāre ,
dom mesāle sardāre?

برگردان: سرش سبز است و علم دارد، میانش اطلس گلدار پوشیده و دمش چون درخت سرو است؟

(۱۶۸) سر سم بن، سم می یون ففلیک قاسم، ونه تکا دماسم، خنه کری وگ ماسم؟

sar seme ben sem , miun feflike qāsem ,
vene tekke demāsem , xanne kari vag māsem?

برگردان: سرش زیر سم، سم میان تف قاسم، نوکش را می‌گیرم و از خنده، قورباغه در گلوی من گیر می‌کند؟

۱۶۹) سر سنگ، بن سنگ، می‌یون بز کله‌ی ونگ، بالاتر حموم
دودکش، بالاتر د پیاله مستون، بالاتر جفت ریسمون، بالاتر تخت
سلیمون، بالاتر گسپن چرون؟

sar sang , ben sang , miun bez keleye vang ,
bālāter hammume dud kaš , bālāter de piāle
mastun , bālāter jefte rismun , bālāter taxte
selaymun , bālāter gस्पene čarun?

برگردان: بالا سنگ، پایین سنگ، میانش بانگ بزغاله، بالاتر دودکش
حمام، بالاتر دو پیاله مستان، بالاتر جفت ریسمان، بالاتر تخت سلیمان،
بالاتر چراگاه گوسفند؟

۱۷۰) سر قپریک چال دارنه، دم مهر دمال دارنه، من درو گمه ته
مار دارنه؟

sar qebeprike čāl dārne , dem mahre
demmal dārne , men deru geme te mār dārne?

برگردان: سر ... چاله دارد، دمش مثل دنباله مار دارد، من اگر دروغ
می‌گویم مادرت آن را دارد؟

(۱۷۱) سر لَهت، بن لَهت، می یون جان خدای مصلحت؟
 sar lahat, ben lahat, miun jāne xedāye
 maslahat?

برگردان: سر لحد، زیر لحد، وسط مصلحت خداوندی؟

(۱۷۲) سنگ زَنی نَشکینه، او زَنی اشکینه؟
 sang zanni neškine, u zanni eškine?

برگردان: به آن سنگ بزنی نمی شکند؛ ولی به آب بزنی می شکند؟

(۱۷۳) سنگ سر، سنگ ریگ سر، اوی رَوَن خشک ریگ سر؟
 sange sar, sange rige sar, uye ravun xeške
 rige sar?

برگردان: روی سنگ، روی سنگریزه، آب روان روی سنگریزه خشک؟

(۱۷۴) سنگ سفید صخره‌ها، می آد میان سفره‌ها، هر که نداند نام او،
 مزه ندارد کام او؟ (به لهجه غرب مازندران)

sange sefid saxrehhā, miād miāne sofrēhā, har
 ke nadānad nāme u, mazze nadārad kāme u?

برگردان: سنگ سفید صخره‌ها، می آد میان سفره‌ها، هر که نداند نام او

مزه ندارد کام او؟

(۱۷۵) سنگین هسه وزن نارنه، شیرین هسه مزه نارنه؟

sangin hasse vazn nārne, širin hasse
mezze nārne?

برگردان: سنگین است؛ اما وزنی ندارد، شیرین است؛ اما مزه ندارد؟

(۱۷۶) سه برار، سه سر قرار؟

se berār, se sar qerār?

برگردان: سه برادر که در سه جا قرار دارند؟

(۱۷۷) شونه اولب گردنه؟

šune ulab gerdene?

برگردان: می‌رود بر لب آب و بر می‌گردد؟

(۱۷۸) شونه شونه، اور بدیه نشونه؟

šune šune, u re badiye našune?

برگردان: می‌رود و می‌رود، آب را که دید نمی‌رود؟

(۱۷۹) شونه شونه، پشت سر نشنه؟

šune šune, pešte sar re nešene?

برگردان: می‌رود و می‌رود، پشت سرش را نگاه نمی‌کند؟

(۱۸۰) شونه شونه شونه؟

šune šune šune?

برگردان: معنای «شونه» به طبری «می‌رود» است؛ اما منظور پرسشگر چیز دیگری است.

(۱۸۱) شونه کار دارنه، انه بار دارنه، ونه دسه ره ته مار دارنه؟

šune kār dārne, ene bār dārne, vene

dasse re te mār dārne?

برگردان: می‌رود کار دارد، می‌آید بار دارد، دسته‌اش را مادرت دارد؟

(۱۸۲) شه بی‌جانه ، جاندار دمال شونه؟

še bi jāne, jāndāre demmāl šune?

برگردان: خودش بی‌جان است؛ ولی دنبال جاندار می‌رود؟

(۱۸۳) صد - اسی - آسه تا پَر دارنه

هر کی ور نارنه تربیت خر دارنه؟

sad-ā si-ā se tā par dārne

har ki vere nārne tarbiyete xar dārne?

برگردان: صد و سی و سه تا پَر دارد، هرکی آن را ندارد تربیت خر دارد؟

(۱۸۴) صندوقچه‌ی بیابونی، نا قُلف دارنه نا کلی؟

sandučeyē biābuni, nā qolf dārne nā keli?

برگردان: صندوقچه بیابانی، نه قفل دارد و نه کلید؟

(۱۸۵) صندوقچه‌ی سلیمونی، کته صحرای بیابونی؟

sandučeyē selaymuni, kete sahrāye biābuni?

برگردان: صندوقچه سلیمانی در صحرای بیابانی قرار دارد؟

(۱۸۶) عجایب خلقتی دیدم در این دشت، که بی جان در پی جاندار

می گشت؟

ajāyeb xelqati didam dar in dašt, ke bi jān dar
peye jāndār migašt?

برگردان: عجایب خلقتی دیدم در این دشت، که بی جان در پی جاندار

می گشت؟

(۱۸۷) عروسک الجه قوا، سر به جیره لنگان به هوا؟ (الجه: نوعی

مخمل قرمز رنگ را گویند. (به لهجه غرب مازندرانی)

aruseke eleje qevā, sar be jire lengān be hevā?

برگردان: عروسکی که لباس مخمل قرمز پوشیده، سر به زیر و پاهای به

سمت بالا است؟

(۱۸۸) فیل سینه، اسب گردن، گوی شاخ؟

file sine, asbe gerden, guye s̄ax?

برگردان: سینه‌اش سینه‌ی فیل، گردنش گردن اسب و شاخش چون شاخ
گاو را شبیه است؟

(۱۸۹) قالی گل بافته، گل به گل انداخته

قُدرتی خِدا ره، چی به هم انداخته؟

qāli ye gel bāfte, gel be gel andāxte

qodretiye xedā re, ċi be ham andāxte?

برگردان: قالی گل بافته، گل به گل انداخته، قدرتی خدا را، چی به هم
انداخته؟

(۱۹۰) قَدَّ یه بادامه؛ اما دشت و کوه و دار و آدم وی مین جا گیرنه؟

(به لهجه غرب مازندران)

qadde ye bādāme, ammā dašt u kuh u dār

u adem vey meyen jā girne?

برگردان: به اندازه‌ی یک بادام است اما درون آن کوه و دشت و درخت
و آدم جای می‌گیرند.

(۱۹۱) قشَنیگِ کَلَجِ بیِ دِمِ نَا جو خرنه نَا گَنَم، بار ورنه پیشِ مردم؟
qašnik kelāje bi dem nā ju xernenā qānnem,
bār varne piše mardem?

برگردان: زاغ بی دم نه جو می خورد، نه گندم، بار می برد پیش مردم؟

(۱۹۲) کاسه، کاسه، صد تا کاسه؟
kāse kāse sad tā kāse?

برگردان: کاسه، کاسه، صد تا کاسه؟

(۱۹۳) کچیکِ آسمونِ ورفِ وارنه؟
kečik āsemun varf vārne?

برگردان: از آسمان کوچک برف می بارد؟

(۱۹۴) کچکِ برارِ گته برارِ زَنه.
kečke berār gate berār re zanne.

برگردان: برادر کوچک‌تر برادر بزرگ خود را می زند.

(۱۹۵) کچیکِ خنه‌ی اسبِ شیره؟
kečik xeneye asbe šire?

برگردان: شیهه اسب در خانه کوچک؟

(۱۹۶) کچیک جعبه، پر از میجه؟

kečike jabe, per az mixče?

برگردان: جعبه‌ای کوچک، پر از میخچه؟

(۱۹۷) کچیک خنه، مشته عاروس؟

kečike xene, mašte ārus?

برگردان: خانه کوچک، پر از عروس؟

(۱۹۸) کچیک لتکای دله، ورف وارنه؟

kečike letkāye dele, varf vārne?

برگردان: در باغچه برف می‌بارد؟

(۱۹۹) کچک لتکا پر سبزی؟

kečke letkā pere sabzi?

برگردان: باغچه‌ی پر از سبزی؟

(۲۰۰) کچک لَو، پر چفا؟

kečke lave, per az čefā?

برگردان: قابلمه کوچک، پر از نیم دانه برنج؟

(۲۰۱) کچک لوه سرخ پلا؟

kečke lave serxe pelā.

برگردان: دیک کوچک و پلوی سرخ رنگ؟

(۲۰۲) کچک لو، د رنگ پلا؟

kečke lave, derange pelā?

برگردان: دیگ کوچک پلو دو رنگ؟

(۲۰۳) کچک مردی، تیل دماسه؟

kečke mardi, til demāsse?

برگردان: مرد کوچک گیر کرده در گل؟

(۲۰۴) کلنگ دوش، شه مار دوش؟

kelange duš, še māre duš?

برگردان: روی شانه‌ها، بر دوش مادر؟

(۲۰۵) کمین حیوون که غذا خرنه، او نخرنه؟

kemin hivune ke qezā xerne, u naxerne?

برگردان: کدام حیوان است که غذا می‌خورد ولی آب نمی‌خورد؟

(۲۰۶) کَمین سِرِه هَسَه که هیوده سِتون دَارِنه که هَش تا اِفْتاب دَارِنه،
نه تا سایه؟

kemin sere hasse ke hivdah setun dārne,
hašt tā eftāb dārne, ne tā sāye?

برگردان: کدام خانه است که هفده ستون، هشت تا آفتاب و نه ستون دارد؟

(۲۰۷) گَاز زَنَه بِنه ر، چَک چَک زَنَه خِنه ره؟

gāz zanne bene re, čak čak zanne xene re?

برگردان: زمین را گاز می‌زند و خانه را پا می‌زند؟

(۲۰۸) گَته بَرار خِرَاب کَنه، کِچک بَرار خَار کَنه؟

gate berār xerāb kenne

kečke berār xār kenne?

برگردان: برادر بزرگ خراب می‌کند؛ ولی برادر کوچک درست می‌کند؟

(۲۰۹) گَته بَرار دِنه، کِچک بَرار نَدِنه؟

gate berār dene, kečke berār nadene?

برگردان: برادر بزرگ می‌دهد، برادر کوچک نمی‌دهد؟

(۲۱۰) گته دار بدیمه، دواژه تا گل داشته، هر گل سی تا شاخه
داشته، گلام داشته، نصف اسپه، نصف سیو؟

gate dār badime, devāzzah tā gel dāste,
har gel si tā šāxe dāste, gelām dāste,
nesfe espeh, nesfe siu?

برگردان: درخت بزرگی دیدم، دوازه تا گل داشت، هر گل سی تا
شاخه داشت، برگ داشت که نصف آن سفید و نصف آن سیاه بود؟

(۲۱۱) گردنه، گردنه، گردنه؟

gerdene, gerdene, gerdene?

برگردان: در طبری «گردنه» به معنای «می‌گردد» است؛ ولی منظور
پرسشگر چیز دیگری است.

(۲۱۲) گرد هسه، آغوز نیه، زرد هسه زردآلو نیه، شیر هسه درنده نیه،
شمشیر هسه برنده نیه؟

gerd hasse, āquz niye, zard hasse, zard ālu
niye, šir hasse darande niye, šam šir
hasse borande niye?

برگردان: گرد هست، گردو نیست؛ زرد هست، زردآلو نیست؛ شیر
هست درنده نیست، شمشیر هست؛ برنده نیست؟

(۲۱۳) گرد هسه گردو، همه چی ونه رو، راه شونه گرد او، جر نکفنه او؟
 gerd hāsē gerdu, hame čī vene ru, rāh
 šune gerde ū, jer nakefene ū?
 برگردان: گرد است و گردو، همه چی روی آن، راه می‌رود دور او، آبش
 نمی‌ریزد؟

(۲۱۴) گو یور بورده، کلوم ره دوشنه؟
 gu yur burde, kelum re dušenne?
 برگردان: گاو که رد شد، طویله را می‌دوشند؟

(۲۱۵) گیرنی، برمه کته، بنه بلی خاموش بونه؟
 girmi, berme kenne, bene belli xāmuš bune?
 برگردان: می‌گیری، گریه می‌کند، به زمین می‌گذاری خاموش می‌شود؟

(۲۱۶) لابه‌لا طلا کاری، دونه‌های مرواری؟
 lābelā telā kāri, dunehāye mervāri?
 برگردان: لابه‌لا طلا کاری، دانه‌های مروارید؟

(۲۱۷) لافن چرنه، کالو چاق بونه؟ (لهجه غرب مازندران)
 lāfan čarne, kālu čāq bune?
 برگردان: ریسمان می‌چرد؛ ولی گوساله چاق می‌شود.

(۲۱۸) لافن چرنه، کالو چاق بونه؟ (لهجه غرب مازندران)

lāfan čarne, kālu čāq bune?

برگردان: ریسمان می‌چرد؛ ولی گوساله چاق می‌شود.

(۲۱۹) لر جنگ - آ بر جنگ، جل جله گوش، چار دس - آ چار لینگ

- آ چار گوش؟

ler jang-ā bar jang, jel jele guš, čār dass-ā

čār ling-ā čār guš?

برگردان: جل پاره گوشش، چهار دست و چهار پا و چهار گوش دارد.

(۲۲۰) لم لم په، سرخ دسه چو؟

lam lame pe, serxe dass-ā ču?

برگردان: کنار بوته‌های تمشک، چوب‌دستی سرخ رنگ؟

(۲۲۱) لم لم په، سیو دسه چو؟

lam lame pe, siu dass-ā ču?

برگردان: کنار بوته‌های تمشک چوب‌دستی سیاه رنگ؟

(۲۲۲) لم لم په، سیو سگ خایه؟

lam lame pe, siu sage xāye?

برگردان: کنار بوته‌های تمشک، آلت سگ سیاه؟

(۲۲۳) لم لم په، گوز خرنه؟

lam lame pe, guz xerne?

برگردان: داخل بوته‌های تمشک باد در می‌کند؟

(۲۲۴) مار کره نکرد، کره شونه بوم؟

mār kere nakrde, kere šune bum?

برگردان: مادیان هنوز نزاییده، کره‌اش به بام می‌رود؟

(۲۲۵) مردی بورده نمو رسا سر بورده، کلا اسآ؟

mardi burde nemu resā

sar burde kelā esā?

برگردان: مرد رفت و هنوز نرسیده، سر رفت و کلاهش مانده است؟

(۲۲۶) مَر ر موڼه، مَر نیه، سَگ دم دارنه، سَگ نیه، چار تا لینگ

دارنه، خَر نیه، سَگ موڼه سَگ نیه؟

mar re munne, mar niye, sage demme dārne, ag niye,

čār tā ling dārne, xar niye, sange munne sang niye?

برگردان: شبیه مار است اما مار نیست، دم سگ را دارد اما سگ نیست،

چهار تا پا دارد اما خر نیست، شبیه سگ است اما سگ نیست؟

(۲۲۷) مسجد بی در، پشت خشک ... آ، دله تر؟

masjede bi dar pešt xešk-ā, dele tar?

برگردان: مسجد بی در است، پشتش خشک است و داخلش خیس است؟

(۲۲۸) من گمه دره، ته گنی دره، همه گننه دره؟

men geme dare, te geni dare, hame genene dare?

برگردان: من می‌گویم دره، تو می‌گویی دره، همه می‌گویند دره؟

(«دره» در طبری به معنای «وجود دارد» است؛ ولی منظور پرسشگر چیز

دیگری است).

(۲۲۹) من گمه کته، ته گنی کته، همه گننه کته؟

men geme kate, te geni kate, hame genne kate.

برگردان: من می‌گویم کته، تو می‌گویی کته؛ همه می‌گویند کته؟ (کته دو

معنی «هست» و «دیوار دارد»)

(۲۳۰) مه مار ونه مار شی مار؟

me mār vene mārē šimār?

برگردان: مادر من مادرشوهر مادرش است؟

(۲۳۱) نا جو خرنه، می تیتی، نا او خرنه می تیتی، مرغنه کنه آنه گتی؟

nā ju xerne, mi titi, nā u xerne mi titi,

merqene kenne anne gati?

برگردان: نه جو می خورد، گل من، نه آب می خورد، گل من، تخم

می گذارد به این بزرگی؟

(۲۳۲) ناف من بر ناف تو، سیخ من سوراخ تو، تر کنم درون کنم،

خشک کنم بیرون کنم؟

nāfe men bar nāfe tu, sexe men surāxe tu,

tere kenem darun kenem, xešk kenem,

birun kenem?

برگردان: ناف من بر ناف تو، سیخ من سوراخ تو، تر کنم درون کنم،

خشک کنم بیرون کنم؟

(۲۳۳) نم دارنه، دم دارنه، دیگ بی اشکم دارنه؟

nam dārne, dam dārne, dige bi eškem dārne?

برگردان: نم دارد، دم دارد، دیگ بی شکم دارد؟

(۲۳۴) ناهار - آ شام ماقه بخرد نوونه؟

nāhār - ā sāme māqe baxerd naune?

برگردان: موقع شام و ناهار خورده نمی شود؟

(۲۳۵) نو هَسّه همون نو هَسّه، کانه هم بوه، ای نو هَسّه؟

nu hasse hamun nu hasse, kāne ham bavve,
ay nu hasse?

برگردان: نو که هست همان نو هست، کهنه هم بشود باز همان نو است؟

(۲۳۶) واشِ تومِ کچیکِ تره، کُورِ سرِ کنّه؟

vāše tum kečik tere, ku re ser kenne?

برگردان: از علف کوچک‌تر است، از کوه می‌گذرد؟

(۲۳۷) وچه شربتِ شیره، مارِ وله دَنونِ آدمِ گیره؟

vače šarbete šire, māre vale dannun ādem gire?

برگردان: بچه شیرهی شربت، مادر کج دندانش آدم‌گیر است.

(۲۳۸) وچه مارِ رِ شیرِ دنه؟

vače mār re šir dene?

برگردان: بچه مادرش را شیر می‌دهد؟

(۲۳۹) و چیه ته مارِ چکه منِ دره؟

ve čiyē te māre čake men dare.

برگردان: آن چیست که میان دو پای مادرت قرار دارد؟

(۲۴۰) و چیه همه ره واجبه؟

ve čīye hame re vājebe?

برگردان: آن چیست که بر همه واجب است؟

(۲۴۱) و ره تیر بزنی اثر ناکنه، آب بزنی خیس نوئه؟ (لهجه غرب مازندران)
vere tir bazeni aser nā kone, āb bazeni
xis navoune?

برگردان: تیر در آن اثر نمی‌کند و آب برویش بریزی خیس نمی‌شود؟

(۲۴۲) و ر گیرنه، شه کتاب ره نور گیرنه شه صاحب ره؟
var girne, še ketāb re

nur girne še sāhāb re?

برگردان: در کنار می‌گیرد کتابش را، نور می‌گیرد صاحبش را؟

(۲۴۳) و سرِ یه سوراخ دَره، و پا دو سوراخ؟ (لهجه غرب مازندران)
ve sar ye surāx dare, ve pā du surāx?

برگردان: در سرش یک سوراخ و در پایش دو سوراخ؟

(۲۴۴) و کیه که همه‌ی محرم؟

ve kiye ke hameye mahreme?

برگردان: آن کیست که محرم همه است؟

(۲۴۵) وَنِه پَرِ اَیْنِجِه دَرِه وَنِه وَچِه هَمِه جَا دُور زَنّه؟

vene per inje dare vene vače hame jā
dur zanne?

برگردان: پدرش اینجاست، بچه‌اش همه جا می‌گردد؟

(۲۴۶) وَنِه دَمّ نَیْرِی، کَلُوم نَشُونِه؟

vene dem me nayri, kelum našune?

برگردان: تا دمش را نگیری به طویله نمی‌رود؟

(۲۴۷) وَنِه سَر رِه بَوْرِنِی، بَرْمِه کَنّی؟

vene sar re bavrini, berme kenni?

برگردان: سرش را ببری، گریه می‌کنی؟

(۲۴۸) وَنِه قَد آتَا وَجِبِه، وَنِه رِیْشِ دِ وَجِبِ؟

vene qad ye vajebe, vene riš de vajebe?

برگردان: قدش یک وجب است و ریشش دو وجب؟

(۲۴۹) وَنِه گوْشْتِ بَیْرُومِ دَرِه، وَنِه پُوسِ دِلِه دَرِه؟

vene gušt birum dare, vene pus dele dare?

برگردان: گوشتش بیرون است و پوستش درون است؟

(۲۵۰) وین - آ نوینه؟

vinnā navinne?

برگردان: می‌بیند؛ ولی نمی‌بیند؟

(۲۵۱) همه جا ره وینه شه پلى مال ره نوینه؟

hame jā re vinne še palimāl re navinne?

برگردان: همه جا را می‌بیند، نشیمنگاه خود را نمی‌بیند؟

(۲۵۲) همه چی ر خرنه، بعداً شه میرنه؟

hame ċi re xārne, badan še mirene?

برگردان: همه چیز را می‌خورد، در پایان خودش می‌میرد؟

(۲۵۳) هوای جا دکفه ونه گوش تکوم خرنه؟

hevāye jā dakefe vene guš tekum xerne?

برگردان: از هوا که می‌افتد، گوشش تکان می‌خورد؟

(۲۵۴) هوشتك هوشتك تا در تک؟

huštek huštek tā dare tek?

برگردان: یواش یواش تا دم در

(۲۵۵) هَچِی وَرِ خَشِکِ هَکَنِی آیی شیرِ هَسَهْ ؟
hačci vere xešk hakeni ay šir hasse?
برگردان: هر چقدر او را خشک کنی باز خیس است؟

(۲۵۶) هَچِی اُو دَکَنِی، پَرِ نُوونَهْ ؟
hačci ū dakeni, per navune?
برگردان: هر چقدر توی آن آب بریزی، پر نمی‌شود؟

(۲۵۷) هَچِی وَرِهْ بَکَشِی نُوَسَنَهْ ؟
hačci vere bakeši nussene?
برگردان: هر چقدر آن را بکشی، پاره نمی‌شود؟

(۲۵۸) هَسَهْ وَقْتِ گَدایی، نِمَاشون، چَاشْتِ گِدَر، صَوایی ؟
hasse vaqte geddāii, nemāsun, časte geder, sevāii?
برگردان: وقت گدایی است در شامگاه و ظهر و صبح؟

(۲۵۹) یَکِ لَآ بَهْ دَرِیو نَرَسَنَهْ، دَلاییه رَسَنَهْ ؟
yek lā be deryu naresene, delā bayye rasene?
برگردان: با یک لا به دریا نمی‌رسد، دو لا که شد می‌رسد؟

(۲۶۰) یک لینگه یابو، بار ورنه تا کوه؟

yek linge yābu , bār varne tā kuh?

برگردان: یابوی یک پا، بار به کوه می‌برد؟

(۲۶۱) یک وجه قد، د وجه ریش؟

yek veje qad , de veje riš?

برگردان: یک وجه قد دو وجه ریش؟

(۲۶۲) یک وجه نا کمترک نا ویشتَرک، قاشق بزه تک؟

yek veje nā kamterek nā višterek , qāšeq

baze tek?

برگردان: یک وجه نه کمتر نه بیشتر، قاشق دهان زده؟

(۲۶۳) یوز پلنگ بی دم، نه جو خواره نه گندم، گشت زنه به صحرا،

سُد دَنه به مَرْدَم؟ (به لهجه غرب مازندران)

yuz palenge bi dem , na ju xāre na gandem ,

gašt zane be sahrā , sod dene be mardem?

برگردان: یوزپلنگی را دیدم که جو و گندم نمی‌خورد، دائماً در صحرا

گشت می‌زند و به همه‌ی مردم سود می‌دهد؟

چیستان‌های مازندرانی . ۹۱

(۲۶۴) یِه کُونِکا هَش - تا لُوکا؟ (به لهجه غرب مازندران)

ye kunekā haštā lukā?

برگردان: سر پتک است ولی هشت سوراخ در آن هست؟

(۲۶۵) یِه لا کانی نَرَسِنِه دُلا کانی رَسِنِه؟ (به لهجه غرب مازندران)

ye lā kāney naresene do lā kāney rasene?

برگردان: یک لایش کنید، نمی‌رسد؛ ولی دولایش کنید، می‌رسد؟

پانچ چیستان‌ها

- | | |
|--|------------------------|
| ۱۲-۴. پنج تن آل‌عبا (ع) | ۱. بلا، سیل، زلزله |
| ۱۲-۵. شش دانگ دریا | ۲. هندوانه |
| ۱۲-۶. هفت موضع نمازگزار | ۳. اعمال آدمی |
| ۱۲-۷. هشت در بهشت | ۴. قارچ |
| ۱۲-۸. نه دانگ دنیا | ۵. چوخای چوپانان |
| ۱۲-۹. ده در بهشت | ۶. خورشید |
| ۱۲-۱۰. پسران حضرت یعقوب (ع) | ۷. خورشید |
| ۱۳. بینی و ابرو | ۸. تنور نانویی |
| ۱۴. ملاقه | ۹. تخم مرغ |
| ۱۵. فوکا (از ابزارهای کشاورزی ویژه‌ی مازندران) | ۱۰. دست |
| ۱۶. جارو | ۱۱. سر آدمی |
| ۱۷. قلم | ۱۲. خدا |
| ۱۸. پایه | ۱۲-۱. زمین و آسمان |
| ۱۹. شلوار | ۱۲-۲. حکم سه طلاقه |
| ۲۰. جارو | ۱۲-۳. چهار گوشه‌ی دنیا |
| ۲۱. ساعت | |
| ۲۲. انار | |

- | | |
|-----------------------|-------------------------|
| ۴۱. نردبان | ۲۳. زنبورها |
| ۴۲. مه (میا) | ۲۴. سوزن (درزن) |
| ۴۳. _____ | ۲۵. نیلوفر آبی |
| ۴۴. زیرانداز | ۲۶. آفتابگردان |
| ۴۵. رودخانه | ۲۷. در |
| ۴۶. خیابان، راه | ۲۸. کبریت |
| ۴۷. سایه | ۲۹. خرمالو |
| ۴۸. صدای جیرجیرک | ۳۰. نردبان |
| ۴۹. زرشک | ۳۱. قفل و کلید |
| ۵۰. تنباکو | ۳۲. خیش چوبی گاو |
| ۵۱. موش صحرائی | ۳۳. کلید |
| ۵۲. صورت | ۳۴. خیش چوبی گاو |
| ۵۳. آفتابه | ۳۵. چرخ ریسندگی (چَل) و |
| ۵۴. تبر | ماسوره (ماسره) |
| ۵۵. تبر | ۳۶. از گل (کنس) |
| ۵۶. آسیاب آبی (اودنگ) | ۳۷. دندان |
| ۵۷. دهان | ۳۸. سرخس (چماز) |
| ۵۸. مقعد | ۳۹. امام زمان (ع) |
| ۵۹. چای | ۴۰. لاک پشت |
| ۶۰. صورت | |

- | | |
|--------------------|----------------------------|
| ۸۱. کرم درختی | ۶۱. لاک‌پشت |
| ۸۲. وضو | ۶۲. کوکو سبزی |
| ۸۳. تخم‌مرغ و جوجه | ۶۳. لاک‌پشت |
| ۸۴. کدو | ۶۴. نقطه |
| ۸۵. نوار ضبط | ۶۵. قاشق، سطل آب |
| ۸۶. بینی | ۶۶. تبر |
| ۸۷. تابوت | ۶۷. تبر |
| ۸۸. سوزن | ۶۸. سماور |
| ۸۹. داس (دره) | ۶۹. سر آدمی |
| ۹۰. تخم‌مرغ | ۷۰. دیگ پلوی روی آتش |
| ۹۱. دوشان | ۷۱. بینی و ابروها |
| ۹۲. دوشان | ۷۲. پوست خام گاو یا گوسفند |
| ۹۳. زلزله | ۷۳. گهواره |
| ۹۴. جنین | ۷۴. کفن |
| ۹۵. پاکت‌نامه | ۷۵. مار |
| ۹۶. پهن‌گاو | ۷۶. کتاب |
| ۹۷. نخ و سوزن | ۷۷. دود |
| ۹۸. تریچه | ۷۸. سنجد |
| ۹۹. قوری | ۷۹. دهان |
| | ۸۰. درخت و خزه‌ی روی آن |

- | | |
|---|-----------------------|
| ۱۱۹. حمام | ۱۰۰. انار |
| ۱۲۰. خربزه | ۱۰۱. چشم |
| ۱۲۱. سوزن | ۱۰۲. برنج |
| ۱۲۲. تبر | ۱۰۳. کفگیر |
| ۱۲۳. تفنگ | ۱۰۴. آبدنگ |
| ۱۲۴. میوه درخت موزی (موزی
آغوز) | ۱۰۵. آفتی (پلم) |
| ۱۲۵. ماه و ستارگان | ۱۰۶. چهار گوشه‌ی خانه |
| ۱۲۶. قلیان | ۱۰۷. چهار پایه |
| ۱۲۷. خورجین | ۱۰۸. تابوت |
| ۱۲۸. سنگ و آب | ۱۰۹. مرده |
| ۱۲۹. بینی | ۱۱۰. زنبور و کندو |
| ۱۳۰. دو چشم | ۱۱۱. تخم مرغ |
| ۱۳۱. نردبان | ۱۱۲. سکوت |
| ۱۳۲. خورجین | ۱۱۳. نمک |
| ۱۳۳. زنبیل | ۱۱۴. گردسوز، لمپا |
| ۱۳۴. بز | ۱۱۵. زنبور |
| ۱۳۵. تفنگ | ۱۱۶. تخم مرغ |
| ۱۳۶. کشی، بندی که پالان را
بر اسب می‌بندند | ۱۱۷. سینی، مجمعه |
| | ۱۱۸. کدو |

- | | |
|---|---|
| ۱۳۷. تسبیح | ۱۵۴. سه‌پایه‌ی آتش |
| ۱۳۸. کتاب | ۱۵۵. کاهو |
| ۱۳۹. تخمه | ۱۵۶. سیر |
| ۱۴۰. تفنگ | ۱۵۷. هندوانه |
| ۱۴۱. شلوار | ۱۵۸. بادمجان |
| ۱۴۲. سنجد | ۱۵۹. آسیاب |
| ۱۴۳. قلیان | ۱۶۰. هندوانه |
| ۱۴۴. پاسخ در معنای آن است. | ۱۶۱. ساعت زنگی |
| ۱۴۵. قیچی | ۱۶۲. لاک‌پشت |
| ۱۴۶. چاه | ۱۶۳. کوکو، کوماج |
| ۱۴۷. زنبَر (وسیله حمل مصالح که توسط دو کارگر باری را حمل می‌کنند) | ۱۶۴. قلیان |
| ۱۴۸. سوزن | ۱۶۵. موش، تبر، داز |
| ۱۴۹. ابر | ۱۶۶. آتش و دیگ |
| ۱۵۰. جارو | ۱۶۷. پیاز |
| ۱۵۱. جارو | ۱۶۸. قلیان |
| ۱۵۲. سماور برنجی | ۱۶۹. به ترتیب: دو فک، زبان، بینی،
دو چشم، پیشانی، موی سرِ آدمی |
| ۱۵۳. زلزله | ۱۷۰. کفگیر (کترا) |

- | | |
|---|------------------------|
| ۱۹۰. چشم | ۱۷۱. قرآن |
| ۱۹۱. مجمعه، سینی | ۱۷۲. کاغذ |
| ۱۹۲. پیاز | ۱۷۳. حمام |
| ۱۹۳. غربال | ۱۷۴. نمک |
| ۱۹۴. تپاله‌ی گاو که یکی پس
از دیگری روی هم می‌افتد | ۱۷۵. خواب |
| ۱۹۵. دوشان | ۱۷۶. سه پایه‌ی روی آتش |
| ۱۹۶. کبریت | ۱۷۷. مورچه |
| ۱۹۷. کبریت | ۱۷۸. مورچه |
| ۱۹۸. غربال | ۱۷۹. رودخانه |
| ۱۹۹. سر آدمی | ۱۸۰. شانه |
| ۲۰۰. انجیر | ۱۸۱. کفگیر، کنزا |
| ۲۰۱. انار | ۱۸۲. تفنگ |
| ۲۰۲. تخم مرغ | ۱۸۳. جارو |
| ۲۰۳. تریچه | ۱۸۴. قبر |
| ۲۰۴. بچه | ۱۸۵. قبر |
| ۲۰۵. کرم ابریشم | ۱۸۶. تفنگ |
| ۲۰۶. نماز | ۱۸۷. تریچه |
| ۲۰۷. باران | ۱۸۸. ملخ |
| | ۱۸۹. ستاره‌ها |

۲۰۸. قیچی و سوزن
۲۰۹. کتری و قوری
۲۱۰. شبانه روز تقویم
۲۱۱. گردن
۲۱۲. ده شاهی، (سکه دوره‌های
قبل که روی آن عکس شیر
شمشیر به دست نقش بسته بود)
۲۱۳. کره‌ی زمین
۲۱۴. زنبور عسل
۲۱۵. نی (کله وا)
۲۱۶. انار
۲۱۷. کدو
۲۱۸. کدو
۲۱۹. خیش
۲۲۰. پیت لوس (نوعی مار)
۲۲۱. مار
۲۲۲. بادمجان
۲۲۳. تفنگ
۲۲۴. آتش و دود
۲۲۵. خرمالو
۲۲۶. لاک‌پشت
۲۲۷. تخم مرغ
۲۲۹. کت (دیوار)
۲۳۰. عمو و برادرزاده
۲۳۱. دوک نخ‌ریسی
۲۳۲. نانوا و خمیر نان
۲۳۳. حمام
۲۳۴. صبحانه
۲۳۵. کلمه «نو»
۲۳۶. راه
۲۳۷. بوته‌ی تمشک
۲۳۸. رودخانه و دریا
۲۳۹. شونه (ابزاری که با آن پشم
گوسفند رشته می‌شود و به هنگام
رشتن میان دو پا قرار می‌گیرد).
۲۴۰. اسم
۲۴۱. سایه

۱۰۰. پاسخ چیستان

۲۵۹. دست و دماغ
۲۶۰. نردبان، کاتی
۲۶۱. ذرت
۲۶۲. پای گوسفند
۲۶۳. زنبور عسل
۲۶۴. سر آدمی
۲۶۵. دست هنگام خوردن
۲۴۲. قرآن
۲۴۳. شلوار
۲۴۴. آفتاب
۲۴۵. کدو
۲۴۶. گچه (قاشق چوبی)
۲۴۷. پیاز
۲۴۸. ذرت
۲۴۹. سنگدان مرغ
۲۵۰. بی سواد
۲۵۱. لمپا، گردسوز
۲۵۲. آتش
۲۵۳. زنبیل
۲۵۴. جارو
۲۵۵. زبان
۲۵۶. آب کش
۲۵۷. صحبت کردن
۲۵۸. نماز

فصل دوم

پرسش و پاسخ منظوم



۱. پرسش:

کدوم دَسّه که دِ چو ونه دَسیاره؟
کدوم شَم که دایم و برقراره؟
کدوم ماتمه که و سالی یک واره؟
کدوم شَخص که بهشت سر سالاره؟

kedum dasse ke de ču vene dasyāre
kedum šmehe ke dāyem ve barqerāre
kedum māteme ke ve sāli yek vāre
kedum šaxse ke behešte sar sālāre

برگردان پرسش:

کدام دست است که دو چوب دستیارش است؟
کدام شمع است که دایم برقرار است؟
کدام ماتم است که سالی یک بار برپا می‌شود؟
کدام پیر است که بزرگ اهالی بهشت است؟

پاسخ:

دَسَ دَنِیَه کِه دِ چُو وَنَه دَسِیَارَه
شَمِ آفتابِ کِه دایمِ وِ برقرارَه
ماتَمِ امامِ حَسینِ (ع) سالیِ یکِ وارِ دَرِ کارَه
مُحَمَّدِ (ص) کِه بِهشتِ سَرِ سَالارَه

dasse deniye ke de ču vene dasyāre
šame eftābe ke dāyem ve barqerāre
māteme emām hosayn sāli yekvār dar kāre
mohammade ke behešte sar sālāre

برگردان پاسخ:

دست دنیا است که دو چوب دستیارش است (وقت مردن دو چوب
در کفن میت می گذارند).
شمع آفتاب است که دایم برقرار است.
ماتم امام حسین (ع) است که در سال یکبار در ماه محرم برپا است.
محمد (ص) است که بزرگ اهل بهشت است.

۲. پرسش:

کدوم تیرِ که هر جا اینگنه شوئه؟
کدوم تیم که گل بن سبز نوونه؟
کدوم پیر که سالی یک وار جوونه؟
کدوم شخص که سخن معنی رِ دوئه؟

kedum tire ke har jā engenne šune
kedum time ke gele ben sabz navune
kedum pire ke sāli yek vār jevune
kedum šaxse ke sexan mani re dune

برگردان پرسش:

کدام تیر است که هر جا می‌اندازی، می‌رود؟
کدام تخم است که زیر گل سبز نمی‌شود؟
کدام پیر است که هر سال یک بار جوان می‌شود؟
کدام شخص است که معنی سخن را می‌داند؟

پاسخ:

تیرِ چشِ که هر جا اینگنه شونه
تیم آدمه که گل بن سبز تبونه
پیردار که سالی یک وار جوونه
شخص مرتضی علیه که سخن معنی دونه

tire češe ke har jā ingenne šune
time ādeme ke gel ben sabz navune
pire-dāre ke sāli yek vār jevune
šaxs mortezā aliye ke sexan mani dune

برگردان پاسخ:

تیر چشم است که به هر طرف می اندازد، می رود.
تخم آدمی است که زیر گل سبز نمی شود.
درخت پیر است که هر سال یکبار جوان می شود.
شخص، مرتضی علی (ع) است که معنی سخن را می داند.

۳. پرسش:

نَدومّه که آبِ درِیو چه شورِه؟

نَدومّه که چشمِ یعقوب چه کوره؟

نَدومّه کُلّ عالم چه مَشت نوره؟

جوابِ سخنِ بو که مه راه دورِه؟

nadumme ke ābe deryu ĉe šure
nadumme ke ĉešme yaequb ĉe kure
nadumme kolle ālem ĉe mašte nure
jevābe sexan bau ke me rā dure

برگردان پرسش:

نمی‌دانم آب دریا چرا شور است؟

نمی‌دانم چرا چشم یعقوب کور است؟

نمی‌دانم چرا تمام عالم پر از نور است؟

جواب سخن را بگو که راهم دور است؟

پاسخ:

از ضَرْبِ ذوالفقارِ آبِ درِیو شُورِه
داغِ یوسفِ که چَشْمِ یعقُوبِ کُورِه
ماه ... آفتابِ که پروردگارِ نورِه
جوابِ سخنِ بَوتَمِه تِه راهِ دورِه
(جوابِ تِه مَسْئَلِه، موسا در کوهِ طورِ)

az zarbe zolfeqāre ābe deryu šure
daqe yusefe ke češme yaqub kure
māh - ā eftābe ke parvardegāre nure
jevābe sexan bauteme te rā dure
(jevābe te masale: musā dar kuhe ture)

برگردان پاسخ:

از هیبت ذوالفقار است که آب دریا شوز است (در باور مردم
مازندران ذوالفقار امام علی (ع) در ته دریای مازندران فرو رفته
است).

داغ یوسف است که چشم یعقوب از آن کور است.
ماه و آفتابست که نور پروردگار است.
جواب سخن را گفتم: راهت دور بود.
(جواب مسأله‌ات را گفتم که موسی در کوه طور است)

۴. پرسش:

کدوم وقته که اسم خدا بییمو؟

کدوم وقته که رسول‌الله بییمو؟

کدوم وقته که قرآن دنیا بییمو؟

کدوم وقته که شیر خدا بییمو؟

kedum vaqte ke esme xedā biyamu

kedum vaqte ke rasulallah biyamu

kedum vaqte ke qorān denyā biyamu

kedum vaqte ke šire xedā biyamu

برگردان پرسش:

کدام وقت است که نام خدا آمد؟

کدام وقت است که رسول‌الله آمد؟

کدام وقت است که قرآن به دنیا آمد؟

کدام وقت است که شیر خدا آمد؟

پاسخ:

اول بسم الله اسم خدا بیامو
دویم نماز صبحه که رسول الله بیامو
لیلة القدر قرآن دنیا بیامو
غروب آفتاب شیر خدا بیامو

avvele besmellāh esme xedā biyamu
duyyom nemāze sobhe ke rasulellāh biyamu
laylatol-qadre qorān denyā biyamu
qorube eftāb šire xedā biyamu

برگردان پاسخ:

اول بسم الله اسم خدا آمد.
دوم (به هنگام) نماز صبح رسول الله آمد.
در لیلۃ القدر قرآن به دنیا آمد.
غروب آفتاب شیر خدا علی (ع) دنیا آمد.

۵. پرسش:

کدوم گله که وه هر صبح دَرانه
کدوم گله که دَرانه بو ندنه
کدوم گله که لیل و نهار نمene
کدوم گله که بوی محمد دنه

kedum gele ke ve har sebāh dar ene
kedum gele ke dar ene bu nadene
kedum gele ke layl-u nahār nemene
kedum gele ke buye mohammad dene

برگردان پرسش:

کدام گل است که هر صبحدم بیرون می‌آید؟
کدام گل است که در می‌آید و بو ندارد؟
کدام گل است که شب و روز را می‌نماید؟
کدام گل است که بوی محمد (ص) را می‌دهد؟

پاسخ:

گلِ افتابِ که وه هر صباح در انه
گلِ ماهتاب که در انه بو ندنه
گلِ نجم که وه لیلِ نهار نمنه
سرخه گله که بوی محمد دنه

gele eftābe ke ve har sebāh dar ene
gele māhtābe ke dar ene bu nadene
gele najme ke ve laylo nahār nemene
serxe gele ke buye mohammad dene

برگردان پاسخ:

گل آفتاب است که هر صبحدم طلوع می کند.
گل مهتاب است که پدیدار می شود و بو ندارد.
گل ستاره است که شب و روز را می نمایاند.
گل سرخ است که بوی محمد (ص) را می دهد.

۶. پرسش:

دونم ندونم و نه بدونم چی بو
پنج - آ، ده، پونزه و نه بدونم چی بو
بیس - آ، بیس - آسه و نه بدونم چی بو
سی - آ، سی - آسه و نه بدونم چی بو

dunem nadunem vene badunem ċi bu
panj - ā , dah, punza vene badunem ċi bu
biss - ā biss - ā -se vene badunem ċi bu
si - ā si - ā -se vene badunem ċi bu

برگردان پرسش:

دانم ندانم، باید بدانم که چیست؟
پنج و ده، پانزده باید بدانم که چیست؟
بیست و بیست و سه باید بدانم که چیست؟
سی و سی و سه باید بدانم که چیست؟

پاسخ:

دونم ندونم وه مرگِ آدمی بو
پنج - آ، ده، پونزه وه روزه ی علی بو
بیس - آ، بیس - آ سه وه ساعت دنی بو
سی - آ، سی - آ سه وه قرآن نبی بو

dunem nadunem ve marge ādemi bu
panj-ā , dah , punza ve ruzeye ali bu
biss -ā biss -ā -se ve sāete deni bu
si -ā si -ā -se ve qorāne nabi bu

برگردان پاسخ:

«دانم» و «ندانم» مرگ آدمی است.
پنج و ده، پانزده روزه ی علی (ع) است.
بیس و بیست و سه ساعت دنیا است.
سی و سی و سه قرآن نبی (ص) است.

۷. پرسش:

کی دوئه که سخن کی راسئه یا ول؟
کی دوئه مجازِ آدم کدومه شوره یا تل؟
کم عقل چه دونه سخن کم یا پر؟
کی دونه که بلبل سرونه یا کل؟

ki dunne ke sexane ki rāsse yā vale
ki dunne mejāze ādem kedume šure yā tale
kam aql ċi dunne sexan kam yā pere
ki dunne ke belbel serune yā lale

برگردان پرسش:

چه کسی می‌داند که سخن چه وقت راست است یا دروغ؟
چه کسی می‌داند که طبع انسان شور است یا تلخ؟
(آدم) کم عقل، کم و زیاد سخن را چه می‌داند؟
چه کسی می‌داند که بلبل می‌سراید یا پشه [وزوز می‌کند]؟

پاسخ:

من دومه که سخن کی راسّه یا ول
من دوّمه مجاز آدم شوره یا تل
نادون چی دوّنه سخن کدوم کم یا پر
حروم بخردن شیرین هسه - آ حلال تل

men dumme ke sexan ki rāsse yā vale
men dumme mejāze ādem šure yā tale
nādun čī dunne sexan kedum kame yā pere
harum baxerden širin hasse - ā helāl tale

برگردان پاسخ:

من می دانم که سخن کی راست است یا ناراست.
من می دانم که طبع آدمی شورا است یا تلخ است.
نادان چه می داند کدام سخن کم یا زیاد است.
خوردن حرام شیرین است و خوردن حلال تلخ است.

۸ پرسش:

۱. اول کی بییه درِ بهشت ره وا کرد؟
۲. دویم کی بییه بیمو موارک با کرد؟
۳. سیم کی بییه وه خدمت خدا کرد؟
۴. چهارم کی بییه مطلب ره مه روا کرد؟

āvvel ki biye dare behešt re vā kard
duyyom ki biye biamu mevārek bā kard
seyyem ki biye ve xedmete xedā kard
čārem ki biye matleb re me revā kard

برگردان پرسش:

۱. اول چه کسی بود که در بهشت را باز کرد؟
۲. دوم چه کسی بود که آمد و مبارک‌باد گفت؟
۳. سوم چه کسی بود که به خداوند خدمت کرد؟
۴. چهارم چه کسی بود که مطلب مرا روا کرد؟

پاسخ:

اول محمد (ص) در بهشت ره وا کرد
دویم جبریل بـمـو مـوارک باد کرد
سیم حسنین (ع) که خدمت خدا کرد
چهارم مرتضی علی (ع) حاجت ره مه روا کرد

avvel mohammed dare behešt re vā kard
duyyom jebraiil bemu mevārek bā kard
seyyom haseneyn ke xedmet xedā kard
čārem mertezā ali hājete re me revā kard

برگردان پاسخ:

اول محمد (ص) بود که در بهشت را باز کرد.
دوم جبریل [بود که] آمد و مبارک باد گفت.
سوم حسنین (ع) بودند که خدمت خداوند کردند.
چهارم مرتضی علی (ع) بود که حاجت مرا بر آورده کرد.

۹. پرسش:

كدوم تخته كه وه سونِ نیلِ كوئه؟
كدوم شم كه شو تا صواحِ وه سوئه؟
كدوم مسّه كه دایمِ وه گفتِ گوئه؟
كدوم حرفه كه مردمِ آبروئه؟

kedum taxte ke ve sune Nile-kuhe
kedum šame ke šu tā sevāhi sueh
kedum masse ke dāyem ve gofte gueh
kedum harfe ke mardeme āberueh

برگردان پرسش:

کدام تخت است که مانند نیلکوه است؟
کدام شمع است که شب تا به صبح روشن است؟
کدام مست است که دایم در گفتگو است؟
کدام حرف است که [سبب] آبروی مردم است؟

پاسخ:

تخت آسمونه که سون نیل کوئه
شم ستاروئه که شوتا صواح وه سوئه
مسّه بلبله که دایم به گفت و گوئه
حرف خشه که مردمه آبروئه

taxte āsemune ke sune nile-kuhe
šame setāruē ke šu tā sevāh ve sueh
masse belbele ke dāyem ve gofte gueh
harfe xeše ke mardeme āberueh

برگردان پاسخ:

آن تخت آسمان است که مانند نیلکوه است.
آن شمع ستاره است که شب تا به صبح روشن است.
آن بلبل مست است که دایم به گفتگو است.
آن حرف خوشست که سبب آبروی انسان است.

۱۰. پرسش:

پنج دله پونزه ره بیته چن بمونس؟
کدوم سورئه که یونس وره ندونس؟
کدوم ماله که زکات ناشته نا خمس؟
سخن ره کی بئوته کی ونه سردرمونس؟

panje dele ponza re bayti čan bamunes?
kedum sureeh ke yunes ve re nadunnes
kedum māle ke zekāt nāšte nā xomes
sexan re ki baute ki vene sar dar munes

برگردان پرسش:

از توی پنج، پانزده کم کردی چقدر می ماند؟
کدام سوره است که یونس آن را نمی دانست؟
کدام مال است که نه زکات داشت نه خمس؟
سخن را که گفت و چه کسی در جوابش درماند؟

پاسخ:

پنج دله پونزه بیته ده بمونس
سوره‌ی یوسف بییه یونس وره ندونس
مال قارون زکات ناشته نا خمس
سوال گهر ها کرده، امیر در مونس

panje dele punza bayti dah bamunes
sureye yusef biye yunes ve re nadunes
māle qārān zekāt nāšte nā xomes
soālle goher hakerde amir dar munes

برگردان پاسخ:

از توی پنج، پانزده کم کردی ده تا می ماند.
آن سوره‌ی یوسف بود که یونس آن را نمی دانست.
مال قارون بود که خمس و زکات نداشت.
سوال را گوهر می پرسید و امیر در جواب در ماند.

۱۱. پرسش:

کدوم تیغه که هرگز وکن نوونه؟
کدوم دمونه انجنه و توم نوونه؟
کدوم قزقونه کنی و مَشت نوونه؟
کدوم راهه که بوردی برگشت نوونه؟

kedum tiqe ke hargez ve ken navune
kedum demmueh enjene ve tum navune?
kedum qazquneh kenni ve mašt navune?
kedum rāhe ke burdi bargāšt navune?

برگردان پرسش:

کدام تیغ است که هرگز کند نمی‌شود؟
کدام دنبه است که هر چه ریز ریز کنی، تمام نمی‌شود؟
کدام ظرف است که هر چه در آن می‌ریزی، پر نمی‌شود؟
کدام راه است که رفتی، برگشت ندارد؟

پاسخ:

تیغِ عزرائیله که هرگز و کن نوونه
دمه‌ی آدمیزاد انجنه توم نوونه
قزقون قبرسونه کنی و مَشت نوونه
راهِ قیامت بُوردی برگشت نوونه

tiqe ezrāile ke hargez ve ken navune
demme ādemizāde enjene tum navune
qezqun qabressune kenni ve mašt navune
rāhe qiyāmete burdi bargāšt navune

برگردان پاسخ:

تیغِ عزرائیل است که هرگز کند نمی‌شود.
دنبه آدمیزاد است که هر چه ریز ریز می‌کنند (می‌کشند) تمام
نمی‌شود.

ظرف قبرستان است هر چه در آن بریزی پر نمی‌شود.
راه قیامت است، رفتی برگشت ندارد.

۱۲. پرسش:

کدوم پارچوئه ورنگ نکرْد کئوئه؟

کدوم شم که شو تا صوایی سوئه؟

کدوم تیغ که استا چکوش نزوئه؟

کدوم اسب که ور مار نزا، کروئه؟

kedum pārc̄ueh ve rang nakerd kaueh?

kedum šame ke šu tā seevāi sueh?

kedum tiqe ke essā čakkoš nazueh?

kedum asbe ke vere mār nezā kerueh?

برگردان پرسش:

کدام پارچه است که رنگ نشده کبود است؟

کدام شمع است که شب تا صبح روشن است؟

کدام تیغ است که استاد چکش نزده است؟

کدام اسب است که مادر نزاییده گره است؟

پاسخ:

اون پارچه آسمونه و رنگ نکرد کئوئه
اون شم ستاروئه، شوتا صوایی سوئه
اون تیغ ذوالفقار که استا چکوش نزوئه
اون اسب، دول دوله که ور مار نزا، کروئه

un pārčeh āsemune ve rang nakerd kaueh
un šam setārueh šu tā sevāi sueh
un tiqe zulfeqāre ke essā čakkoš nazueh
un asb duldule ke vere mār nezā kerueh

برگردان پاسخ:

آن پارچه، آسمان است که رنگ نکرده، کبود است.
آن شمع، ستاره است که شب تا صبح روشن است.
آن تیغ، ذوالفقار است که استاد چکش نزده است.
آن اسب، دلدل است که مادر نزاییده، گره است.

۱۳. پرسش:

وَنَه بَدُونِم نِصْفِ دِنِیَا كَجَوْنَه؟
وَنَه بَدُونِم كِه غَرَب - آ شَرَق چَن وَجَوْنَه؟
وَنَه بَدُونِم هَف دَرِیو چَن تَبُوْنَه؟
دَانَا كِیَه نَادَان وَنَه بَنْدَوْنَه؟

vene badunem nesfe denya kejue
vene badunem ke qarb-ā šarq čan vejue
vene badunem haf deryu čan teppue
dānā kiye nādun vene bandue

برگردان پرسش:

باید بدانم که نیمه دنیا کجا است؟
باید بدانم که از غرب تا شرق چند و جب است؟
باید بدانم هفت دریا چند قطره است؟
(آن) دانا کیست که نادان بنده‌ی اوست؟

پاسخ:

نصف دنیا که خانه کعبوئه
مشرق تا مغرب خالق یک وجوئه
هف دریوی اوئه که یک تپوئه
دانا خدائه نادان ونه بندوئه

nesfe denyā ke xāneye kabue
mašreq tā maqreb xāleqe yek vejue
haf deryuye uee ke yek teppue
dānā xedāe nādun vene bandue

برگردان پاسخ:

نیمی از دنیا، خانه‌ی کعبه است.
از مشرق تا مغرب به اندازه‌ی یک وجب خدا است.
آب هفت دریا یک قطره است.
دانا خداست و نادان بنده اوست.

۱۴. پرسش:

کدوم سبز و ته که سبز با صفائه؟
کدوم خین که سالی یک وار برپائه؟
کدوم در که و سالی یک وار وائه؟
هر کس بوته امیر آشنائه؟

kedum sabzue ke sabze bā sefāe
kedum xine ke sāli yek vār bar pāe
kedum dare ke ye sāli yek vār vāe
har kas bute amire āsenāe

پرسش: کدوم سبزه است که سبزه‌ای با صفا است؟

برگردان پرسش:

کدام سبزه است که سبزه‌ای با صفا است؟
کدام خون است که سالی یک بار برپا است؟
کدام در است که سالی یک بار باز است؟
هر کس بگوید آشنای امیر است؟

پاسخ:

اون سبزه بهشته که و با صفائه
خین حسین، سالی یک وار برپائه
در خانه کعبوئه، سالی یک وار و وائه
جواب ره گهر بوته امیر آشنائه

un sabze behešte ke ve bā sefāe
xine hosayn sāli yek vār bar pāe
dare xeneye kabue sāli yek vār ve vāe
jevāb re goher baute amire āšenāe

برگردان پاسخ:

آن سبزه‌ی بهشت است که باصفا است.
خون حسین (ع) است که سالی یک بار برپا است.
در خانه‌ی کعبه است که سالی یک بار باز است.
جواب را «گوهر» گفت که آشنای امیر است.

۱۵. پرسش:

كدوم سبزونه كه سبزه باصفائه؟

كدوم دارِ كه سايبون امائه؟

كدوم درِ كه ونه پونِ طلائه؟

كدوم شخصِ كه درنرسی درِ وائه؟

kedum sabzueh ke sabze bā sefāe

kedum dere ke sāyebune emāe

kedum dare ke vene pevan telāe

kedum šaxse ke dar naresi dar vāe

برگردان پرسش:

کدام سبزه است که سبزه‌ی خوش و باصفاست؟

کدام درخت است که سایبان ماست؟

کدام دری است که همه‌ی آن از طلاست؟

کدام شخصی است که به در نرسیده در باز است؟

پاسخ:

اون سبزه بهشتِ که سبزه‌ی با صفائه
درختِ طوبائه که سایبون امائه
اون در بهشتِ ونه پونِ طلائه
اون شخصِ محمدِ درنرسی در وائه

un sabze behešte sabzeye bā sefāe
deraxte tubāe sāyebune emāe
un dare behešte vene pevan telāe
un šaxs mohammade dar naresi dar vāe

برگردان پاسخ:

آن سبزه‌ی بهشت است که باصفا و خرم است.
آن درختی که سایبان ما است درختِ طوبی نام دارد.
آن در بهشت است که تمام آن از طلاست.
آن شخصِ حضرتِ محمد (ص) است که به در نرسیده در باز
می‌شود.

۱۶. پرسش:

كدوم چشموئه كه و داینه شه زكائه؟
كدوم شخص كه ختم هدائه قرائه؟
كدوم شخص كه تا سر داشته غلامه؟
كدوم شخص كه جفت ها كرده كلامه؟

kedum češmue ve dāyne še zekānne
kedum šaxse ke xatm hōdāe qorānne
kedum šaxse ke tā sar dāšte qelāmme
kedum šaxse ke jeft hākerde kelāmme

برگردان پرسش:

كدام چشمه همواره جوشان است؟
كدام شخص است كه قرآن را ختم كرده است؟
كدام كس است كه غلامش تا آخر نزدش مانده است؟
كدام كس است كه كلمات را پیوند زده و به نظم درآورد؟

پاسخ:

اون چشمه‌ی بهشته و داینه شه زکانه
اون شخص محمد ختم هدائه قرانه
اون شخص یا علی‌ی تا سر داشته غلامه
اون شخص اصغر جفت ها کرده کلامه

un çeşmeye beheşte ve dāyne še zōkanne
un şaxs mohammade xatm hedāe qorānne
un şaxs yā aliye tā sar dašte qelāmme
un şaxs asqere jeft hākerde kelāme

برگردان پاسخ:

آن چشمه‌ی بهشت است که همواره جوشان است.
آن شخص، حضرت رسول (ص) است که قرآن مجید را ختم کرده
است.

آن، علی (ع) است که غلامش قنبر تا آخر نزدش بود.
آن فرد شاعر اصغراست که این کلمات را پیوند زده و به نظم
کشیده است.

۱۷. پرسش:

کدوم گل که صوبِ طَلوِ دَرانه؟
کدوم گل که شوِ نِصفِ شوِ دَرانه؟
کدوم گل که دَسُّ سَرِّ وِ حَرَفِ انه؟
کدوم گل که بوی مُحَمَّد (ص) دنه؟

kedum gele ke sube telu dar ene?
kedum gele ke šu nesfe šu dar ene?
kedum gele ke dasse sar ve harf ene?
kedum gele ke buye mohammad dene?

برگردان پرسش:

کدام گل است که سپیده‌دم شکوفه می‌زند؟
کدام گل است که نیمه شب شکوفه می‌زند؟
کدام گل است که روی دست سخن می‌گوید؟
کدام گل است که بوی محمد (ص) می‌دهد؟

پاسخ:

اون گلِ آفتابِ صوبِ طلو درِ انه
اون گلِ مهتابِ شو نصفِ شو درِ انه
اون گلِ قرآنِ و دسّ سرِ حرفِ انه
اون گلِ سرخِ گلِ، بوی مُحَمَّد (ص) دنه

un gel eftābe ke sube telu dar ene
un gel mahtābe šu nesfe šu dar ene
un gel qorāne ve dassa sar harf ene
un gel serxe gele, buye mohammad dene

برگردان پاسخ:

آن گل، آفتاب است که سپیده دم شکوفه می زند.
آن گل مهتاب است که نیمه شب شکوفه می زند.
آن گل قرآن است که روی دست به حرف می آید.
آن گل، گل سرخ است که بوی محمد (ص) می دهد.

۱۸. پرسش:

کدوم شر که انار تتی نثار؟

کدوم شر که پایتخت زیر چنار؟

کدوم شر دزک چال و نه کنار؟

کدوم شر که دوازده پایه دار؟

kedum šare ke enār teti nesāre?

kedum šare ke pāytaxt zire čenāre?

kedum šare ke dezzeke čāl vene kenāre?

kedum šare ke devvāzah pāye dāre?

برگردان بر سش:

کدام شهر است که شکوفه‌ی انارش فراوان است؟

کدام شهر است که پایتختش زیر درخت چنار است؟

کدام شهر است که (محلّه) «دزک چال» در کنار آن است؟

کدام شهر است که دوازده پایه دارد؟

پاسخ:

اون شر اشرف، انار تتی نثار
اون شر ساریه، پایتخت زیر چنار
اون شر بابل، دزک چال و نه کنار
اون شر آمل، دوازده پای دار

un šare ašrefe, enār teti nesare
un šare sāriye, pāytaxt zire čenāre
un šare bābole, dezzeke čāl vene kenāre
un šare āmele, devazzah pāye dāre

برگردان پاسخ:

آن شهر، بهشهر است که شکوفه‌ی انارش فراوان است.
آن شهر، ساری است که پایتختش زیر درخت چنار است.
آن شهر، بابل است که [محلّه] دزک چال در کنار آن است.
آن شهر آمل است که [پل] دوازده پایه‌دار دارد.

۱۹. پرسش:

کدوم سبزونه، سبزه‌ی با صفائه؟

کدوم دره که تموم قرصِ طلائه؟

کدوم دستّه که درد برسه دوائه؟

(کدوم دستّه که در نرسی، در وانه؟) این سخن گفته‌ی کمین تا استائه؟

kedum sabzueh sabzeye bā sefāeh?

kedum dare ke temum qerse telāeh?

kedum dassē ke dard barese devāeh?

(kedum dassē ke dar naresi dar vāeh?)

in sexan gefteye kemin tā essāeh?

برگردان پرسش:

کدام سبزه است که سبزه‌ی با صفاست؟

کدام در است که تمامش از شمش طلاست؟

کدام دست است که به هر دردی برسد، دواست؟

(کدام دست است که به در نرسیده در باز است؟)

این سخن گفته کدام استاد است؟

پاسخ:

سبزه‌ی بهشته که سبز با صفائه
بهشت در که تموم قرص طلائه
دس محمد که درد برسه دوائه
(دس محمد که در نرسی در وائه)
این سخن گفته‌ی کل امیر اسائه

sabzeye behešte ke sabzeye bā sefāeh
behešte dare ke temum qerse telāeh
dasse mohammade ke dard barese devāeh
(dasse mohammade ke dar nāresi darvāeh)
in sexan gefteye kal amire essāeh

برگردان پاسخ:

سبزه‌ی بهشت است که سبز باصفاست.
در بهشت است که تمام از شمش طلاست.
دست محمد است که به درد برسد دواست.
(دست محمد است که به در نرسیده در باز است)
این سخن گفته‌ی کل (کربلایی) امیر استاد است.

۲۰. پرسش:

کدوم شخص بییه دین رِ بیارِدِ سامون؟

کدوم شخص بییه شیرِ بزوئه پالون؟

کدوم شخص بییه می ره‌کردِ افشون؟

کدوم شخص بییه اسیرِ درِ بیابون؟

din re biyārde sāmūn

šir re bazueh pālun

mi re hākerde afsūn

ke asire dar biyābun

برگردان پرسش:

کدام شخص دین را به سامان رساند؟

کدام شخص شیر را پالان زد؟

کدام شخص مویش را افشان کرد؟

کدام شخص اسیر در بیابان بود؟

پاسخ:

محمد صل الله دین ر بیارد سامون
حضرت علی (ع) شیر بزونه پالون
زینب مظلومه (س) می ر هکرد افشون
دو طفل مسلم اسیر در بیابون

mohammad sallallā din re biyārd sāmūn
hazrete ali šir re bazue pālun
zaynebe mazlume mu re hakerde afšun
do tefle moslem asir e dar biyābun

برگردان پاسخ:

محمد که درود خدا بر او باد دین را به سامان رساند.
حضرت علی (ع) شیر را پالان زد.
زینب مظلومه (س) مویش را افشان کرد.
دو طفل مسلم اسیر در بیابان شدند.

۲۱. پرسش:

- ۱. کدوم شهر که و همیشه غوغائه؟
- ۲. کدوم شخصه که د بازواش جدائه؟
- ۳. کدوم شخصه که ونه معجر سیائه؟
- ۴. کدوم شخصه که شهید کربلائه؟

kedum šahre ke ve hamīše quqāe
kedum šaxse ke de bāzueš jedāe?
kedum šaxse ke vene majar siyāe?
kedum šaxse ke šahide karbelāe?

برگردان پرسش:

- ۱. کدام شهر است که در آن همیشه غوغایی برپاست؟
- ۲. کدام شخص است که دو بازوانش از هم جداست؟
- ۳. کدام شخص است که معجر سرش سیاه رنگ است؟
- ۴. کدام شخص است که شهید دشت کربلا است؟

پاسخ:

اون شهر کربلائه که همیشه غوغائه
اون شخص عباسه که د بازوایش جدائه
اون شخص زینبه که ونه معجر سیائه
بوم یا حسین (ع) شهید کربلائه

un šahr karbelāe ke hamiše quqāe
un šaxs abbāse ke de bāzueš jedāe
un šaxs zaynebe ke vene majer siyāe
bavem yā hosayn šahide karbelā

برگردان پاسخ:

آن شهر کربلاست که همیشه در آن غوغاست.
آن شخص عباس (ع) است که دو بازوانش را جدا کردند.
آن شخص زینب (س) است که معجزش سیاه فام است.
یا حسین (ع) بگویم که شهید کربلاست.

منابع

- ۱- اسماعیل پور، ابوالقاسم، «ادبیات، هنر و فرهنگ عامه» بابل، شهر بهارنارنج، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۹.
- ۲- پازواری، امیر، کنزالاسرار، مازندرانی، افسست از روی چاپ برنهارد درن، با مقدمه‌ی منوچهر ستوده، محمدکاظم گل باباپور، تهران، خاقانی، گل باباپور، ج ۱، ۱۳۳۷.
- ۳- پازواری، امیر، کنزالاسرار، مازندران، افسست از روی چاپ برنهارد درن، ج ۲، با مقدمه محمدکاظم گل باباپور، بابل، گل باباپور، ۱۳۴۹.
- ۴- پازواری، امیر، دیوان شعر، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، محمد داودی درزی کلایی، تهران، رسانش، ۱۳۸۴.
- ۵- جهانگیری، علی اصغر، کندلوس، بی جا، مؤسسه‌ی فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- ۶- چشمه‌ی توسعه، نشریه‌ی داخلی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی بابل، بابل، سازمان توسعه‌ی شهرستان بابل.
- ۷- حسین زاده، یوراندخت، شهر بابل (متن سخنرانی)، تهران،

- ۸- صادقی، علی، علی (ع) در فرهنگ مردم مازندران، تهران،
رسانش، ۱۳۸۰.
- ۹- علامه، صمصام‌الدین، تاریخ جامع تنکابن، تهران، تنکابن، ۱۳۷۸.
- ۱۰- علامه، صمصام‌الدین، یادگاری‌های آمل، آمل، تابان، ۱۳۲۸.
- ۱۱- مجیدزاده، محسن (م.م.روجا)، امیر پازواری و شعر و موسیقی،
تهران، مؤلف، ۱۳۷۱.
- ۱۲- مهدوی، مهدی، «امیری سرایان مازندران» در گستره‌ی
مازندران، دفتر سوم، به کوشش زین‌العابدین درگاهی و قوام‌الدین
بینایی، تهران، رسانش، ۱۳۸۲.
- ۱۳- نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر، نغمه‌های مازندرانی، تهران،
حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۱۴- نیاکی، جعفر، با همکاری پورانداخت حسین‌زاده، بابل شهر
زیبای مازندران، ج ۲، تهران، سالمی، ۱۳۸۳.



فرهنگ مردم، مجموعه‌ی دانسته‌های مشترک، سند هویت و سبب القاء ارزش‌ها و باورهای صحیح به نسل آینده است. یکی از انواع فولکلور که در زیرمجموعه‌ی ادبیات شفاهی غیرداستانی جای می‌گیرد چیستان است...

قیمت: ۲۵۰۰ تومان